

## واکاوی ناممکنی دستیابی به هم‌رأیی در فرآیند تصمیم - سازی برنامه‌ریزی به میانجی‌انگاشت‌های «امر واقع» لکانی و «امر سیاسی» موف

بهزاد ملک پور اصل\*

استادیار دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

دریافت: ۹۶/۱۱/۲۴ پذیرش: ۹۷/۰۵/۱۵

### چکیده

در این مقاله هم‌رأیی در فرآیند تصمیم‌سازی برنامه‌ریزی و چرایی شکست برخی راهبردهای برنامه‌ریزی در این زمینه، مورد بررسی قرار گرفته است. در چارچوب اندیشه‌های فلسفی و اجتماعی هابرماس، برنامه‌ریزی ارتباطی پایه‌های اصلی شکل‌گیری هم‌رأیی عقلانی است. هم‌زمان با مطرح شدن انگاشت «امر واقع» لکان و «امر سیاسی» موف، روایت هابرماس از سیاست و برنامه‌ریزی که روایتی مبتنی بر عقلانیت ارتباطی است، مورد پرسش جدی قرار گرفته است. در این ارتباط انگاشت‌هایی همچون «تعارض» و «آگونیس» از آن جهت که به شکل کارآمدتری می‌توانند بازی‌های قدرت و تضاد منافع درونی فرآیندهای تصمیم‌سازی برنامه‌ریزی را آشکار سازند، دارای اهمیت است. وابستگی فکری هابرماس به مکتب فرانکفورت و متأثر بودن نظریه‌پردازی او در زمینه کنش ارتباطی از روان‌شناسی رشد شناختی، چرخش روان‌کاوانه را برای پیمودن مسیر پژوهش ضروری ساخته و بهره‌گیری از آرای مطرح شده از سوی لکان برای آسیب‌شناسی نقادانه هم‌رأیی نیز بر مبنای این ضرورت است. در انتها با اشاره به کاستی‌های نظریه هم‌رأیی عقلانی و برنامه‌ریزی ارتباطی، محیط تصمیم‌سازی در برنامه‌ریزی محیطی بسیار پیچیده، نامعلوم و همراه با تعارض معرفی شده که تبیین آن نیازمند رهیافت‌های نوین همچون چارچوب لکانی است تا بتوان تعارض‌های موجود در فرآیند تصمیم‌سازی برنامه‌ریزی را شناسایی کرد و درک واقع‌بینانه‌تری نسبت به کاربست برنامه‌ریزی به دست آورد.

واژگان کلیدی: هم‌رأیی عقلانی، تعارض، فرآیند تصمیم - سازی برنامه‌ریزی، امر واقع، امر سیاسی.

\* b\_malekpourasl@sbu.ac.ir

## ۱- مقدمه

به نظر می‌رسد آگونیزم سیاسی (۱) زمینه را برای بازگشت مجدد به سوی ماهیت سرکوب‌شده‌ی سیاست دموکراتیک، یعنی تعارض، فراهم کرده است<sup>۱</sup> (Villa, ۱۹۹۹:۱۰۸).

"شک ندارم که لیبرال‌هایی که گمان می‌کنند می‌توان در سیاست به هم‌رأیی عقلانی دست یافت و نیز آنانی که نهادهای دموکراتیک را بستری برای یافتن پاسخ به مشکلات جامعه می‌دانند، تلقی من از «امر سیاسی» را به «نهیستی» بودن محکوم خواهند کرد. هم‌چنین چپ‌گرایان افراطی که به امکان تحقق یک «دموکراسی مطلق» باور دارند نیز مرا محکوم خواهند کرد. تلاش من برای متقاعد ساختن آن‌ها از این بابت که رهیافت آگونیزستیکی من متأثر از درکی «حقیقی» از «امر سیاسی» است، بی‌ثمر خواهد بود. من روندی متفاوت را در پی خواهم گرفت و این نکته را آشکار خواهم ساخت که رهیافت مبتنی بر هم‌رأیی چگونه به‌جای ایجاد شرایط تحقق جامعه‌ای صلح‌آمیز، به ظهور آنتاگونیزم‌هایی خواهد انجامید که فقط دیدگاه آگونیزم قادر به مهارشان خواهد بود؛ دیدگاهی که به آن تعارض‌ها شکلی مشروع برای بیان و ابراز خویش می‌بخشد ... جنبه‌ی ستیزنده در حیات اجتماعی، بیش از آن‌که پایه‌های پروژه‌ی دموکراسی را متزلزل سازد، در حکم شرط ضروری برای درک آن چالشی است که سیاست دموکراتیک با آن روبه‌روست"<sup>۲</sup> (Mouffe, ۲۰۰۵:۴).

آنچه به‌طور فشرده در سطور پیشین بیان شد، مایه‌ی مقاله‌ای است که در برابر خواننده قرار دارد و قصد آن پرتوافکنی بر دو انگاشت «هم‌رأیی» و «امر سیاسی» است که تاروپود شکل‌گیری هم‌رأیی عقلانی هابرماس (۲) و برنامه‌ریزی ارتباطی (۳) را تشکیل داده‌اند (Barry, ۲۰۰۱; Flynn, ۲۰۱۱). تبیین الگوی برنامه‌ریزی ارتباطی منوط به تبیین موضوع امکان شکل‌گیری «هم‌رأیی» در برنامه‌ریزی است. به دلیل این اهمیت، نظریه‌پردازان برنامه‌ریزی (Gunder, ۲۰۰۴; Hillier and Gunder, ۲۰۰۳; Sanyal, ۲۰۰۲; ۲۰۰۲) به‌دفعات و به مناسبت‌های مختلف، علاقه‌ی خود را به ایجاد هم‌رأیی در فرآیند تصمیم‌سازی برنامه‌ریزی نشان داده‌اند؛ اما در واقعیت و عرصه‌ی کاربست<sup>۲</sup>، بسیاری از راهبردهای برنامه‌ریزی و مشاجرات شکل گرفته پیرامون ملاحظات توسعه، به هم‌رأیی هماهنگ<sup>۳</sup> ختم نشده است (Hillier, ۲۰۰۳:۳۸). در این مقاله شیوه‌ی متفاوتی برای درک ناممکن بودن دست‌یابی به «هم‌رأیی عقلانی» اختیار شده

<sup>۱</sup>. Political agonism seems to provide a welcome return to the repressed essence of democratic politics: conflict.

<sup>۲</sup>. practice area

<sup>۳</sup>. harmonious consensus



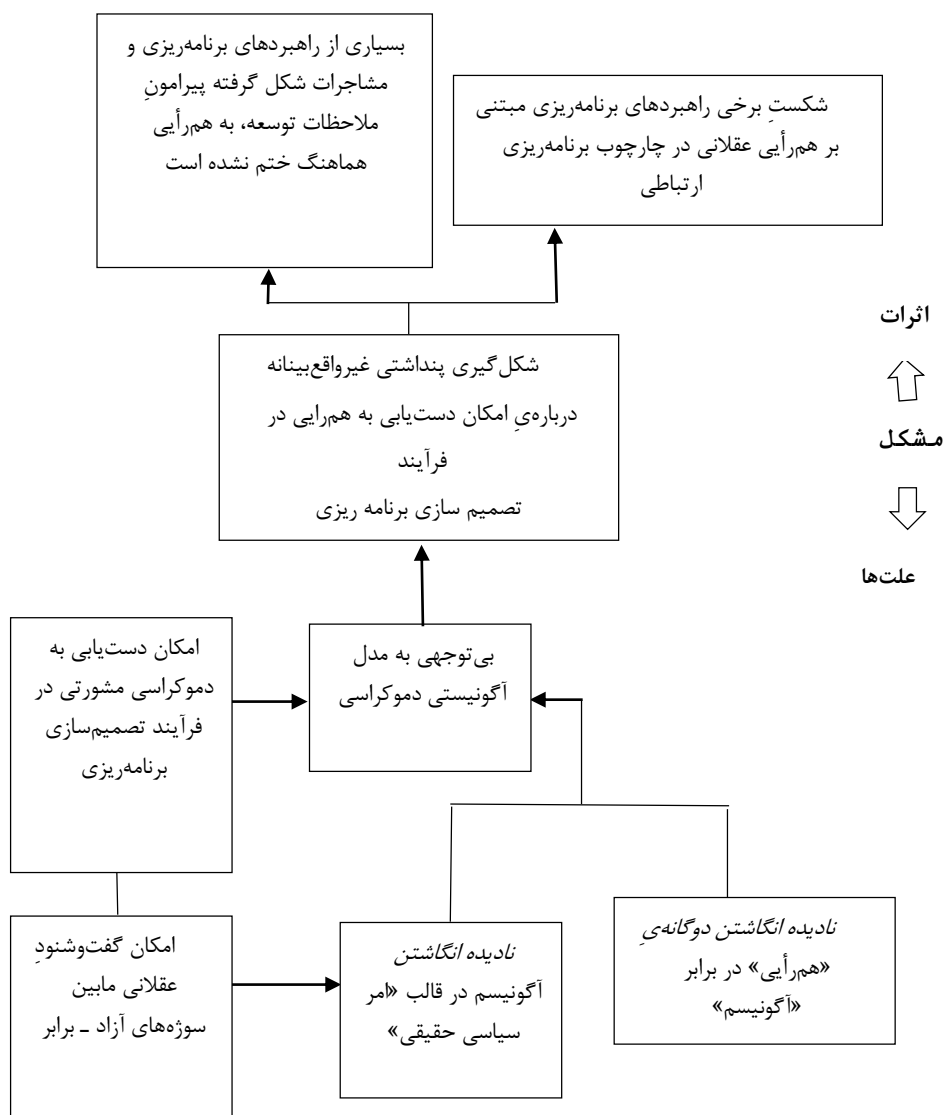
است: معرفی و بررسی مفهوم آگونیسیم در قالب «امر سیاسی حقیقی» و ناممکن بودن «هم‌رأیی» از منظر روان‌کاوی لکان. البته اختیار این رهیافت در مقاله به معنای تصدیق آگونیسیم یا محدود شدن کامل تصمیم‌های برنامه‌ریزی از سوی انگاشت تعارض<sup>۴</sup> نیست، بلکه این نوشتار آغازی است بر درک چرایی شکست برخی راهبردهای برنامه‌ریزی مبتنی بر هم‌رأیی عقلانی در چارچوب برنامه‌ریزی ارتباطی.

عقبه‌ی اصطلاحی «هم‌رأیی» در برابر «آگونیسیم» در نظریه‌ی برنامه‌ریزی، به توضیح مبسوط برخی از صاحب‌نظران برنامه‌ریزی (Gunder, ۲۰۱۰, Laclau and Mouffe, ۲۰۰۲) از ناحیه‌ای از آرای هابرماس و به‌طور ویژه نظریه‌ی کنش ارتباطی بازمی‌گردد. امکان گفت‌ووشنود عقلانی مابین سوژه‌های آزاد - برابر و دست‌یابی به هم‌رأیی عقلانی در درون گونه‌ای از دموکراسی مشورتی<sup>۵</sup>، هسته‌ی اصلی نظریه‌ی کنش ارتباطی هابرماس است (Habermas, ۱۹۷۹: ۲۰۸-۹, n.۲). در مقابل، شانتال موف<sup>۶</sup> (۹: ۲۰۰۵, Mouffe) بر مبنای آنچه «مدل آگونستی دموکراسی»<sup>۷</sup> می‌نامد، امکان شکل‌گیری هم‌رأیی عقلانی را مورد پرسش قرار می‌دهد و به همراه برخی دیگر از اندیشمندان عرصه‌ی علم سیاست، مدل مشورتی نظریه‌ی سیاسی دموکراتیک را برای درک چالش‌های مرتبط با پیچیدگی‌های جهان امروز کافی نمی‌داند (Butler, ۱۹۹۷; Mouffe, ۱۹۹۶; Laclau, ۲۰۰۲; Laclau and Mouffe, ۱۹۸۵). بر مبنای این تمایز، برخی از صاحب‌نظران برنامه‌ریزی (Gunder, ۲۰۱۰: ۳۰۲; Hillier, ۲۰۰۳: ۳۹) بر این باورند مدل آنتاگونیستی، دقیق‌تر می‌تواند بازی‌های قدرت را که در تصمیم‌سازی‌های برنامه‌ریزی اعمال می‌شوند، درک کنند. از این‌رو در بخش نخست مقاله ایده‌های شانتال موف<sup>۸</sup> در رابطه با آگونیسیم و آنچه «امر سیاسی حقیقی» نامیده می‌شود، شرح داده خواهد شد. البته بدون بحث درباره‌ی نظام فکری هابرماس و چگونگی اندیشیدن او درباره‌ی عقلانیت ارتباطی، هر توضیحی از موف<sup>۹</sup> درباره‌ی اشکال متفاوت عقلانیت، ناکام خواهد بود (شکل شماره‌ی نخست).

<sup>۴</sup>.conflict

<sup>۵</sup>.deliberative democracy

<sup>۶</sup>.agonistic democracy



شکل ۱ درخت تحلیل مشکل مقاله



بخش دوم این مقاله، در ارتباط با ظرفیت‌های نظریه‌ی روان‌کاوی لکان (۱۹۸۱-۱۹۰۱) در تبیین «هم‌رأیی» و «ناممکن» بودن آن خواهد بود (۴). سوژه‌ی فردی در نظریه‌ی کنش ارتباطی هابرماس، سوژه‌ای آزاد - برابر و در پی هم‌رأیی است و «امر سیاسی» بر بنیان‌های اخلاقی قرار دارد، اما سوژه‌ی فردی موفِ ستیزه‌جو است و «امر سیاسی» بر بنیان «آگونیسیم» شکل می‌گیرد. جایی که این دو مفهوم به یکدیگر گره می‌خورند و می‌توان بر این مکان ایستاد و آن دو را توضیح داد «روان‌کاوی» است که می‌تواند نقش برجسته‌ای در تبیین نظریه‌ی برنامه‌ریزی متناسب با هر دو وضعیت داشته باشد (Evans, ۱۹۹۶, Zizek, ۲۰۰۶). نظریه‌ی کنش ارتباطی هابرماس، وام‌دار نظریه‌ی فرویدی در روان‌کاوی است؛ درحالی که اندیشمندانی همچون باتلر<sup>۷</sup>، لالکائو<sup>۸</sup> و موف<sup>۹</sup>، مطالعات و پژوهش‌های لکان را بنیانی برای درک عاملیت انسان و فرآیندهای اجتماعی و تبیین ناممکنی دست‌یابی به «هم‌رأیی» در عرصه‌ی عمل می‌دانند. در این ارتباط لالکائو (۱۹۹۶) با درهم‌آمیزی ساحت اجتماعی - سیاسی و فردی لکان، امتناع بنیادین<sup>۱۰</sup> در رابطه با شکل‌گیری هم‌رأیی و هرگونه هویت منسجم در برنامه‌ریزی را مطرح می‌کند و از این منظر برنامه‌ریزی ارتباطی مبتنی بر هم‌رأیی عقلانی هابرماس را مورد نقد قرار می‌دهد. هیلیر (۲۰۰۳) برنامه‌ریزی ارتباطی هابرماسی را به دلیل نادیده گرفتن بازی‌های قدرت مورد سنجش‌گری قرار می‌دهد و بازگشت به ایده‌های لکان را برای پاسخ‌گویی به این کاستی توصیه می‌کند. موف (۲۰۰۵)، فهم رویکرد لیبرالیستی درباره‌ی کثرت‌گرایی را مورد پرسش جدی قرار می‌دهد و معتقد است ما در جهانی زندگی می‌کنیم که در آن دیدگاه‌ها و ارزش‌های متنوعی وجود دارد و به دلیل محدودیت‌های تجربی هرگز قادر نیستیم همه‌ی آن‌ها را باهم سازگار کنیم. این در حالی است که وقتی باهم جمع می‌شوند یک مجموعه‌ی هماهنگ و غیرمتعارض را می‌سازند. دقیقاً به همین دلیل هم هست که این نوع لیبرالیسم بعد آنتاگونیسیمی و تخصم‌آمیز امر سیاسی را به کل انکار و نفی می‌کند و آنتاگونیسیم را عنصر تعریف‌کننده‌ی امر سیاسی نمی‌داند. گوندر (۲۰۱۰)، نظریه‌ی دموکراسی آگونستی شانتال موف را به‌عنوان بدیلی در برابر دموکراسی مشورتی هابرماس مطرح می‌کند و بر این باور است که فرآیند تصمیم‌سازی برنامه‌ریزی می‌بایستی مبنایی برای تفاهم میان گروه‌های رقیب بیابد.

ژک لکان شاید مهم‌ترین و تأثیرگذارترین متفکر سنت روان‌کاوی «پسا- فرویدی» باشد (Evans, ۱۹۹۶). در این سنت، روان‌کاوی نوعی نظریه جدا افتاده یا روان‌شناسی انسان منزوی

<sup>۷</sup>. Butler

<sup>۸</sup>. Laclau

<sup>۹</sup>. Mouffe

<sup>۱۰</sup> fundamental impossibility

نیست و لکان با روان‌شناسی اتم‌باور مخالف بود و فهم دنیای اجتماعی را پیش‌نیازی ضروری برای تجربه‌ی روان‌کاوی می‌دانست. از این‌رو لکان به علاقه و وام‌گیری خلاقانه‌اش از عرصه‌های متنوعی همچون گفتمان فلسفی (۵)، انسان‌شناسی ساختارباورانه (۶)، زبان‌شناسی (۷) و توپولوژی (۸) شهرت داشت. رهیافت لکان در زمینه‌ی حرکت از ساحت فردی به اجتماعی بر مبنای انگاره‌هایی همچون سه نظم بنیادین (۹)، «امر واقعی» و غیرممکن بودن آن و شکاف برساننده اما پرشدنی مابین «امر واقعی آرمانی» و بازنمایی آن در واقعیت قرار دارد.

اهمیت دیدگاه لکان در ارتباط با موضوع این مقاله، ریشه در دیدگاه نوین او در زمینه‌ی ساحت عینی یا واقعیت اجتماعی دارد؛ ساحتی که ساخت آن (یعنی ساخت عینیت اجتماعی و هویت سیاسی) به شکل ساختاری بسته و درون‌نگر- برخلاف رهیافت هابرماس- در نهایت ناممکن است، اما ضرورت دارد (ما به‌ناچار همواره درگیر ساختن هویتیم؛ درست به این دلیل که ساختن هویتی کامل امکان‌ناپذیر است) (Laclau, ۱۹۹۶: ۴۴). از دیدگاه لکان، واقعیت اجتماعی و دستیابی به هم‌رأیی عقلانی، اشارت‌گری پایدار و مخزنی از هویت نیست، بلکه صورت‌ظاهری است که از طریق نمادپردازی و انسجام فانتزی ساخته می‌شود. در برابر آرای هابرماس، از منظر لکان کنش ارتباطی عقلانی و دستیابی به هم‌رأیی به‌عنوان واقعیت دچار فقدان است و در عین حال این فقدان با ابزار نمادین و خیالی (فانتزی‌گونه) پنهان می‌شود (Caudill, ۲۰۰۰: ۲۹۸). در این مقاله، در پی آن هستیم که چارچوب نظری هابرماس و لکان را مورد ارزیابی و بررسی قرار دهیم تا در نهایت امکان‌پذیری یا ناممکنی دستیابی به هم‌رأیی در فرآیند تصمیم‌سازی برنامه‌ریزی تبیین شود.

با اختیار رهیافت لکانی، آنچه در کاربست برنامه‌ریزی اهمیت می‌یابد، ارزش‌هایی هستند که به‌جای دارا بودن ویژگی عقلانیت، وابسته به تاریخ هستند و پیش‌آیندی<sup>۱۱</sup> محسوب می‌شوند (Briand, ۱۹۹۹: ۱۹۹). در واقع تصمیم‌سازی برنامه‌ریزی در جامعه‌ی دموکراتیک چندگانه- باور<sup>۱۲</sup>، پیامد ارزش‌هایی خواهد بود که قابل فروکاستن<sup>۱۳</sup> به امری واحد در قالب هم‌رأیی نیستند. ناگزیر، فرآیند تصمیم‌سازی مبتنی بر برنامه‌ریزی دموکراتیک<sup>۱۴</sup>، فرآیندی آشفته<sup>۱۵</sup>، زمان‌بر<sup>۱۶</sup>، آشوبناک<sup>۱۷</sup>، متغیر و در برخی موارد بی‌نتیجه خواهد بود (Hillier, ۲۰۰۳: ۳۹).

<sup>۱۱</sup>.contingent

<sup>۱۲</sup>.pluralistic

<sup>۱۳</sup>.irreducible plurality of values

<sup>۱۴</sup>.decision making process based on democratic planning

<sup>۱۵</sup>.messy

<sup>۱۶</sup>.time consuming

<sup>۱۷</sup>.chaos



## ۲- روش‌شناسی: روش‌شناسی بنیادین به‌عنوان روش پژوهش

این مقاله با تفاوت گذاشتن مابین «روش‌شناسی»<sup>۱۸</sup> و «روش»<sup>۱۹</sup>، بر این نکته تأکید دارد که هر پژوهش علمی در چارچوب دیدگاهی فلسفی — نظری هدایت می‌شود (۱۰). چارچوب روش‌شناسانه، موازینی برای گزینش نظریه‌ی تبیین‌کننده را از میان مجموعه‌ای از نظریه‌های رقیب فراهم می‌کند. چارچوب نظری — فلسفی هدایت‌کننده‌ی این پژوهش، ساختارگرایی (۱۱) است که به میانجی سه نظم ساختار روان‌انسان و هم‌زمانی این ساختارها در شکل دادن به کنش‌های رفتاری، قابل تبیین است. مبتنی بر این روش‌شناسی در تراز روش‌ها، رهیافت «میان‌رشته‌ای» که در آن از زاویه‌ی چند انضباط — در این پژوهش روان‌کاوی، علم سیاست و برنامه‌ریزی — به مشکل واحدی — در این پژوهش ناممکنی هم‌رأیی در فرآیند تصمیم‌سازی برنامه‌ریزی — نظر می‌کنند و آن را مورد تحلیل و رمزگشایی قرار می‌دهند. از این‌رو، این پژوهش با توجه به گونه‌بندی رایج در زمینه‌ی انواع پژوهش (۱۲) که بر اساس هدف به سه نوع یعنی توصیفی، تبیینی و اکتشافی تقسیم می‌شوند، دارای ماهیت تبیینی — اکتشافی خواهد بود. کشف روابط علی موضوع پژوهش یعنی هم‌رأیی و به‌کارگیری آرای لکان و موف برای سنجش‌گری آن، چارچوب اساسی مقاله را تشکیل می‌دهد که نشان از تبیینی بودن مقاله دارد و با توجه به کشف عرصه‌های ناشناخته‌ی هم‌رأیی می‌تواند دارای ماهیت اکتشافی نیز باشد. برای سنجش‌گری مهم‌ترین شاخصی که در این مقاله به کار گرفته شده است، شاخص گشودن افقی نوین در برابر برنامه‌ریزی بوده که هدف اصلی آن آماده کردن بستر مناسب برای مطرح شدن پرسش‌های نوین در ذهن برنامه‌ریزان است. کارکرد اصلی این شاخص نیز آماده کردن ذهن‌ها برای تفکر انتقادی خواهد بود.

## ۲-۱- تبیین هم‌رأیی در برنامه‌ریزی بر مبنای قیاس امر سیاسی در اندیشه‌ی هابرماس

### و موف

پیش از آنکه سابقه‌ی مفهومی بحث از هم‌رأیی تعقیب شود، بهتر است بر تعریف «امر سیاسی» درنگ کرد. به دست دادن تعریفی از این موضوع سنگ‌بنای هر نوع نظریه‌پردازی درباره‌ی جامعه‌ی سیاسی است و شیوه‌ی کنش بازیگران و چارچوب جامعه‌ی سیاسی را مشخص می‌کند. به‌عنوان نمونه، نظریه‌ی دموکراسی لیبرال بر مبنای تعریفی از امر سیاسی و متناسب با جامعه‌ی سیاسی ویژه‌ی خود بنا شده است (۱۳). این نظریه، امر سیاسی را کنشی

<sup>۱۸</sup>.methodology

<sup>۱۹</sup>.method

عقلانی و ارادی افراد تعریف می‌کند (Gunder, ۲۰۱۰; Rescher, ۱۹۹۳). نظریه‌ی دموکراسی مشورتی هابرماس (۱۴) (۱۹۷۹; ۱۹۸۴) و نظریه‌ی دموکراسی آگونیستی شانتال موف (۲۰۰۵; ۸:۹) با ارائه‌ی تعریف دیگری از امر سیاسی به‌عنوان بدیل‌هایی برای دموکراسی لیبرال شناخته می‌شوند؛ به‌طوری‌که مورد نخست در پی یافتن مبنایی برای تفاهم میان گروه‌های رقیب است و دومی یافتن راه‌حل واقع‌باورانه برای درگیری‌ها و منازعه‌های حل‌ناپذیر را دستور کار خود قرار داده است (Hillier, ۲۰۰۳; Wolin, ۲۰۰۴).

نظریه‌های برنامه‌ریزی نیز متأثر از خوانش‌های متفاوت از امر سیاسی بوده است (Innes, ۱۹۹۵; Taylor, ۲۰۰۹). در برنامه‌ریزی ارتباطی از چارچوب‌های هابرماسی استفاده می‌شود و کوششی در نظریه‌پردازی روابط فرا- فردی بین عاملین تصمیم‌گیری گوناگون در یک صحنه‌ی برنامه‌ریزی است (Habermas, ۱۹۷۹: ۹۹, ۱۵۶). عمل ارتباطی هابرماس بر فرض دستیابی به هم‌رأیی و کنش ارتباطی قرار دارد که به صورت فعال توسط اعضای یک جامعه‌ی بین-ارتباطی<sup>۲۰</sup> پایه‌گذاری می‌شود و برنامه‌ریزی و محتوای آن در این انگاشت راهی برای عملی است که پس از هرگونه بحث یا مناظره انتخاب می‌شود. شانتال موف با اختیار رهیافتی متفاوت با چارچوب هابرماسی، مشکلاتی همچون شکاف طبقاتی، نژادی، جنسیتی و فرهنگی عمل ارتباطی را مورد نقد قرار داده و بر این باور است که این مشکلات شاید تنها از راه کشمکش قدرت مابین افراد و گروه‌های درگیر گشوده شوند (Gunder, ۲۰۱۰; ۲۰۰۵, ۲۰۰۰; Mouffe). کنش آگونیستیکی برخلاف کنش ارتباطی، اختلاف‌های غیر قابل‌رفع ارزشی را بدون ارزش‌داوری<sup>۲۱</sup> به رسمیت شناخته و هم‌رأیی را امکان‌پذیر نمی‌داند و به آشوبناکی و متغیر بودن ذاتی فرآیند تصمیم‌سازی برنامه‌ریزی، باور دارد.

## ۲-۲- هم‌رأیی در چارچوب تفکر هابرماسی

یورگن هابرماس به‌عنوان *متفکری نظام‌ساز*<sup>۲۲</sup> (Gunder, ۲۰۱۰: ۳۰۱)، از زمان انتشار کتاب «دگرگونی ساختاری حوزه‌ی عمومی» (۱۹۶۱)، به‌دفعات و شیوه‌های مختلف بر این اندیشه تأکید گذاشته است که گفت‌ووشنود آزاد<sup>۲۳</sup>، پیش‌شرط ضروری هرگونه کنش و کلام عقلانی است (Habermas, ۱۹۹۰: ۸۷-۹). راهکار او برای تکمیل پروژه‌ی مدرنیته‌ی ناتمام، کنش ارتباطی است که در آن افراد درگیر نه از طریق حسابگری‌های فرد محور مبتنی بر کسب

<sup>۲۰</sup>.inter – communicative society

<sup>۲۱</sup>.value judgment

<sup>۲۲</sup>.constructive thinkers

<sup>۲۳</sup>.free dialogue





برتری، بل به واسطه‌ی کنش‌های تفاهم‌انگیز هماهنگ می‌شوند و هدف نهایی در این کنش، دست‌یابی به «هم‌رأیی عقلانی» است. نظریه‌ی هابرماس بر مفروضات انسان‌شناسی، هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و غایت‌شناسی مدرن بنا شده است (McCarthy, ۱۹۷۸; Pløger, ۲۰۰۱)؛ چه این‌که از نظر هابرماس انسان موجودی است دارای توانش ارتباطی<sup>۲۴</sup> و این توانش بیش از هر چیز در زبان نهفته است (Habermas, ۱۹۷۹:۳۶۰). زبان در دست‌یابی به هم‌رأیی نیز بنا بر دلایلی که در ادامه به‌طور فشرده بیان می‌شوند، از جایگاه برجسته‌ای برخوردار است (Benhabib, ۱۹۹۶; Flynn, ۲۰۱۱):

- سه لایه جهان‌زندگی یعنی لایه عینی، ذهنی و اجتماعی هر یک دارای کنش ویژه خود هستند: کنش معطوف به هدف؛ کنش نمادین و کنش هنجاری به ترتیب در ارتباط با هر یک از این سه لایه قرار دارند و این سه درکنش زبانی ارتباطی معطوف به هم‌رأیی بار دیگر ظاهر می‌شوند؛
- امر سیاسی، امری زبانی است. بدین معنا که سوژه‌های اخلاقی-عقلانی<sup>۲۵</sup>، زبان را برای ارتباط با دیگران به کار می‌برند و نه سلطه بر آن‌ها. در واقع امر سیاسی گفت‌و شنود محور است و بر مبنای تعامل شکل می‌گیرد و از همان ابتدا رو به سوی «هم‌رأیی» دارد که غایت هر کنش زبانی اصیل است.

هابرماس نقش محوری و مهم زبان در میانجی‌گری هرگونه ارتباط و کنش اجتماعی را می‌پذیرد ولی هم‌زمان بر این باور است که زبان می‌تواند نقش مشروعیت‌بخشی به روابط قدرت سازمان‌یافته و پنهان‌سازی مسلط در جامعه را نیز برعهده بگیرد (Habermas, ۱۹۷۹:۹۹، ۱۵۶). از این رو افزودن بُعد انتقادی را برای جلوگیری از تبدیل شدن زبان به امری ایدئولوژیک، ضروری می‌داند و هویت‌بخشیدن به علوم انتقادی و برجسته ساختن نقش نقد معطوف به رهایی<sup>۲۶</sup> را نخستین گام‌های پاسخ‌گویی به این ضرورت در نظر می‌گیرد. در این ارتباط هابرماس می‌کوشد نظریه‌ی روان‌کاوی فروید را به‌عنوان الگویی مناسب برای علوم انتقادی برگزیند و تحلیل خود از این علوم را بر مبنای عناصر ساختاری روان‌کاوی بنا کند (اباذری، ۱۳۷۷:۵۶). وی سه عنصر ساختاری در نظریه روان‌کاوی یعنی فرد بیمار، تلقی بیمار از وضعیت خود و روان‌کاو را به سه عنصر ساختاری در علوم انتقادی مرتبط می‌کند. بیمار را که وضعیت بهنجار او دچار اختلال شده است به جامعه‌ای تشبیه می‌کند که در آن «سیستم»، «زیست جهان» (۱۶) را تحت تسلط خود قرار داده است.

<sup>۲۴</sup>. Communicative Competence

<sup>۲۵</sup>. moral rational subject

<sup>۲۶</sup>. emancipatory critics

طبق نظریه‌ی فروید این نابهنجاری در فرد بیمار حاصل بازگشت عناصر سرکوب‌شده‌ی ناخودآگاهانه<sup>۲۷</sup> است که به اشکال تحریف‌شده در آگاهی فرد تجلی می‌یابد و تلقی بیمار از وضعیت خود، نتیجه‌ی تفسیرش از همین اشکال فریب‌کار است. بیمار با جعل روایتی منسجم اما موهوم نشانه‌ها را به یکدیگر پیوند می‌زند تا به نتیجه‌ی دلخواه که توجیه وضعیت خویش است برسد. هابرماس تلقی بیمار از وضعیت خودش را به مشروعیت یافتن فعالیت رسانه‌ها در توجیه وضعیت موجود و تلاش مغشوش و مبهم مردم برای غلبه بر مشکلات تشبیه می‌کند و در نهایت روانکاو را به‌مثابه علوم انتقادی و حاملان آن می‌داند که نقش آن‌ها آگاهی‌بخشی به جامعه و کنش معطوف به رهایی است و درواقع همان‌طور که کنش روان‌کاو بازسازی تلقی فرد بیمار از خود بواسطه‌ی گشودن گره‌ها و عقده‌های روانی است تا از رهگذر بازاندیشی و تأمل در نفس<sup>۲۸</sup>، شناختی صادقانه و غیرتحریف‌شده از خود به دست دهد، نقش جامعه‌شناسان، فیلسوفان اجتماعی و برنامه‌ریزان به‌عنوان حاملان علوم انتقادی این است که نخست (ماهیت و حوزه‌ی نابهنجاری‌ها را مشخص سازند و دوم) با گشودن باب گفت‌و شنود در حوزه‌ی عمومی مردم را یاری دهند تا با آگاهی به مشکلات خود و کسب آگاهی تاریخی<sup>۲۹</sup> در این زمینه، به شیوه‌ای عقلانی بیندیشند و به میانجی زبان و در چارچوب کنش ارتباطی به هم‌رأیی دست یابند (Hillier, ۲۰۰۳).

بنا بر آنچه گفته شد نظریه‌ی کنش ارتباطی هابرماس در برخی ناحیه‌ها، وام‌دار اندیشه‌ی روان‌کاوی فروید است که بازتاب آن در رساله‌ی اثرگذار «کنش ارتباطی» قابل پی‌جویی است؛ رساله‌ای که زمینه‌ی شکل‌گیری نظریه‌ی برنامه‌ریزی ارتباطی را فراهم ساخت؛ اما برخی پژوهش‌های تجربی در عرصه‌ی برنامه‌ریزی به مفهوم کلی (Flyvbjerg, ۱۹۹۸; McGuirk, ) (Pløger, ۲۰۰۱; Tewdwr-Jones and Thomas, ۱۹۹۸) دست‌یابی به ایده‌آل‌های عقلانیت ارتباطی و شکل‌گیری هم‌رأیی را مورد پرسش جدی قرار داده‌اند. همان‌طور که گوندر (۲۰۰۳) اشاره می‌کند، فرآیند شکل‌گیری هم‌رأیی هابرماسی به دلیل قرارگیری آن بر باوری متافیزیکی در بیشتر موارد با شکست مواجه شده است؛ باوری که قائل به جایگاه ارتباطی توانا به خلق درک متعالی و توافق مابین همه‌ی مشارکت‌کنندگان در فرآیند تصمیم‌سازی برنامه‌ریزی است (Hillier, ۲۰۰۳:۴۱). در واقعیت، کنشگران منفعت‌اندکی در رفتار مبتنی بر «عقلانیت ارتباطی» می‌یابند؛ در شرایطی که بازی‌های قدرت ابزاری و راهبردی<sup>۳۰</sup> و دستکاری اطلاعات<sup>۳۱</sup>

<sup>۲۷</sup>.unconscious suppression

<sup>۲۸</sup>.self-reflection

<sup>۲۹</sup>.historical consciousness

<sup>۳۰</sup>.instrumental and strategic power game

<sup>۳۱</sup>.information manipulation



به نتایج مطلوب تری منجر می شود. از این رو مدلی دیگر برای تبیین رفتار کنشگران برنامه ریزی<sup>۳۲</sup> نیاز است که در ادامه بدان اشاره می شود.

### ۳-۲- آگونیسیم و تعارض در چارچوب تفکر شانتال موف

شانتال موف (۲۰۰۵) به همراه ارنستو لاکلاو نظریه دموکراسی آنتاگونیستی را مطرح کرده اند. موضوع محوری اندیشه ی موف، بازاندیشی درباره ی امر سیاسی و ویژگی حذف ناشدنی قدرت، هژمونی و آنتاگونیسم در عرصه ی سیاسی است. در ساحت هستی شناسی- معرفت شناسی، موف تمایز مفهومی مابین علم سیاست و امر سیاسی قائل است: کردارهای سیاسی معطوف به ایجاد نظم را موضوع علم سیاست می داند و چگونگی ساخت یابی جامعه را در قالب «امر سیاسی» پی جویی می کند. موف با مطرح کردن ناکارآمدی آرمان جهان شمول روشنگری (۱۷) در قالب دو الگوی لیبرالیسم و سوسیالیسم، در پی درک ریشه ای از امر سیاسی و تغییر الگوهای<sup>۳۳</sup> در این زمینه است. بر این مبنا، دو مدل مسلط در نظریه ی سیاسی دموکراتیک - مدل تجمیعی و مدل مشورتی هابرماس - را برای درک چالش ها و پیچیدگی های جهان امروزی ناکافی می داند و به دنبال این انتقاد، «مدل آگونیستی دموکراسی» را مطرح می کند. این مدل با به چالش کشیدن دیدگاه های افرادی همچون «آنتونی گیدنز» (۱۹۹۴)، «اولریش بک»<sup>۳۴</sup> (۱۹۷۷) و «یورگن هابرماس» (۱۹۷۹، ۱۹۸۴، ۱۹۸۷) در زمینه ی امکان دست یابی به «هم رأیی عقلانی» و «جهان شمولی لیبرال دموکراسی»، ضرورت شکل گیری «عصر پسا - دموکراتیک» را مطرح می کند که در آن به جای هم رأیی به مثابه نابودکننده ی هسته ی اصلی دموکراسی، چندگانگی کنش سیاسی در چارچوبی متعارض محور اساسی امر سیاسی یا جامعه سیاسی محسوب می شود. مدل آگونیستی دموکراسی، بر این باور است که بیشتر بحث ها و مشاجرات دموکراتیک، بر مبنای دیدگاه های مبتنی بر عقلانیت ارتباطی، هم رأیی و بروندادهای هماهنگ نیست و نمی تواند باشد. به رسمیت شناختن «تفاوت های مبتنی بر تعارض مابین گروه های متفاوت» به معنای دخیل کردن ارزش های متنوع در فرآیندهای تصمیم سازی است.

موف وجه اشتراک نظریه هایی همچون «پایان تاریخ»، «فراسوی راست و چپ» و «دموکراسی مشورتی» را جوهرزدایی از سیاست و فروکاستن آن به اقتصاد یا فرهنگ می داند که حاصل کار نیز چیزی نیست مگر غیرسیاسی شدن فزاینده ی مردم و لاجرم پذیرش در بست وضع موجود.

<sup>۳۲</sup>.planning actions behaviors explanation

<sup>۳۳</sup>.paradigmatic change

<sup>۳۴</sup>.Ulrich Beck

پیروان امکان شکل‌گیری «هم‌رأیی عقلانی» در عمل، تخاصم یا آنتاگونیسم نهفته در امر اجتماعی/سیاسی را پنهان می‌سازند. اشتیاقی که در عصر پسا - سیاست برای غلبه بر تمایز ما/آن‌ها وجود دارد، مبتنی بر پیش‌فرض‌های نادرست است و آن‌هایی که در چنین تصور و خیالی سهیم‌اند به‌ناچار از رسالت واقعی‌ای که سیاست دموکراتیک با آن مواجه است، چشم می‌پوشند. نظریه‌ی دموکراسی مشورتی تحت تأثیر این نادیده‌انگاری بوده و فقدان بصیرت نسبت به آنتاگونیسم یکی از ویژگی‌های اصلی آن محسوب می‌شود (Laclau and Mouffe, ۱۹۸۵, ۲۰۰۰, ۲۰۰۵; Laclau, ۱۹۹۶; Mouffe, ۲۰۰۲).

کاربست فرآیند برنامه‌ریزی در سیستم دموکراتیک لیبرال، نمی‌تواند تمام ارزش‌ها را در فرآیند دستیابی به هم‌رأیی، برابر در نظر گیرد؛ چون اتحاد در ارتباط با تصمیم، نیازمند شکلی از ارزش‌های دسته‌بندی‌شده‌ی هماهنگ است که بر مبنای آن برخی از ارزش‌های دیگر سرکوب‌شده و یا کنار گذاشته شده است. از این‌رو دستیابی به «هم‌رأیی» بدون «برون‌گذاشتن» نمی‌تواند وجود داشته باشد. به بیانی دیگر، «دموکراسی بدون عدم توافق‌های هنجارین نهادینه‌شده، دموکراسی محسوب نمی‌شود» (Hillier, ۲۰۰۳). دموکراسی مشورتی هابرماسی به دلیل رویگردانی از آنتاگونیسم ذاتی و نهفته در جامعه، «امر سیاسی» را با برجسب مفاهیم اخلاقی همچون «درست و نادرست»<sup>۳۵</sup> تثبیت می‌کند. این درحالی است که از نظر موف تمایز ما/آن‌ها بر سازه‌ی «امر سیاسی» واقعی است و تعارض مابین «راست و چپ»<sup>۳۶</sup> را حقیقی می‌داند. استدلال او این است که اگر کانال‌ها یا مسیرهایی در دسترس نباشد که تعارضات بتوانند از طریقشان قالبی «آگونستی» به خود بگیرند، به‌ناچار این تعارضات به تدریج به شیوه‌ای تخصمی یا آنتاگونیستی ظهور خواهند کرد. در دموکراسی مشورتی تمایز ما/آن‌ها قالبی اخلاقی به خود گرفته و به جای صورت‌بندی شدن به منزله‌ی مواجهه‌ی سیاسی میان حریفان، در مقام مواجهه‌ای اخلاقی میان «خیر و شر»<sup>۳۷</sup> درآمد است که در آن فرد رقیب می‌بایستی نابود شود.

البته ذکر این نکته ضروری است که هابرماس ادامه‌ی عدم توافق و ناهم‌رأیی را محتمل می‌داند (Habermas, ۱۹۷۹:۴۳) و در چنین شرایطی مصالحه<sup>۳۸</sup> را توصیه می‌کند و آن را منصفانه<sup>۳۹</sup> می‌داند. بر مبنای توضیحاتی که ارائه شد، اگر سیاست‌گذاری برنامه‌ریزی<sup>۴۰</sup> را به‌مثابه امری

<sup>۳۵</sup>.right and wrong

<sup>۳۶</sup>.right and left conflict

<sup>۳۷</sup>.good and evil

<sup>۳۸</sup>.compromise

<sup>۳۹</sup>.fair

<sup>۴۰</sup>.planning policy



سیاسی در نظر آوریم که در فرآیند آن ارزش‌های متفاوت و در برخی موارد متناقض حضور دارند و با یکدیگر در حال ستیز هستند، آنگاه با پذیرش «هم‌رأیی عقلانی» هابرماسی مبتنی بر بنیان‌های اخلاقی چه جایگاهی می‌توان برای بسط اخلاق چندگانه‌باور<sup>۴۱</sup> و آگونیستی در نظریه و کاربست برنامه‌ریزی باقی می‌ماند؟ فضای آگونیستی که فضای رقابتی است و در آن افراد در پی تفوق بر یکدیگر هستند. در واقع امکان هم‌رأیی عقلانی عام و جهان شمول تفکر دموکراتیک را به انحراف کشانده است، زیرا هنگامی که انتخاب واقعی در دسترس نیست و هنگامی که مشارکت کنندگان در بحث قادر نیستند از بین بدیل‌های متمایز گزینش کنند و تصمیم بگیرند ادعای دست‌یابی به هم‌رأیی در میدان واقعی سیاست بی‌معنا خواهد بود<sup>۴۲</sup> (Mouffe, ۲۰۰۵:۳). من در ادامه به منظور بررسی دقیق‌تر ادعاهای موف و امکان‌ناپذیری دست‌یابی به «هم‌رأیی» به قلمرو روان‌کاوی ورود می‌کنم و تلاش خواهیم کرد پتانسیل‌ها و ظرفیت‌های نظریه‌های روان‌کاوی لکانی را برای درک واقعیت‌های کاربست برنامه‌ریزی به کار گیرم و به برنامه‌ریزان در این زمینه یاری رسانم.

### ۳- چرخش روان‌شناختی

به منظور بقا نیازمند حداقلی از امر واقعی هستیم<sup>۴۳</sup> (zizek, ۱۹۹۷:۲۵)

وابستگی فکری هابرماس به مکتب فرانکفورت، نظریه‌پردازی او در زمینه‌ی کنش ارتباطی را تا حدودی متأثر از روان‌کاوی فرویدی کرده است. همان‌طور که پیش‌تر نیز بدان اشاره شد، برای هابرماس، پرسش بنیادی از فلسفه‌ی کاربردی، پرسش مرتبط با روند کارها و پیش‌فرض‌های نهفته در استدلال‌هایی است که دارای قدرت ایجاد هم‌رأیی هستند (Habermas, ۱۹۷۹: ۲۰۵). تنها پروگرام آرمانی که هابرماس (۱۹۷۹: ۲۰۵) می‌توانست برای پاسخ به این پرسش برگزیند روان‌شناسی رشد شناختی است (۱۸). او با تفسیر مطالعات و دستاوردهای این شاخه از روان‌شناسی و مراحل رشد شناختی مطرح شده در آن و در ادامه با تأکید بر دستاوردهای فکری فروید در ارتباط با نظریه‌ی اختلال سیستماتیک ارتباط، نظریه عقلانیت ارتباطی بدون اختلال<sup>۴۴</sup> (Habermas, ۱۹۷۱: ۱۳۸) را مطرح کرد.

<sup>۴۱</sup>. pluralistic ethic

<sup>۴۲</sup>. what is the meaning of such words in the political field, if no real choice is at hand and if the participants in the discussion are not able to decide between clearly differentiated alternatives? (P.۳)

<sup>۴۳</sup>. In order to survive, we do need a minimum of the real

<sup>۴۴</sup>. undistorted communicative rationality

بسطِ موقعیت کلامی ایده‌آلِ هابرماسی و مدعیات او تا حدود زیادی مدیونِ رابطه‌ی روانکاوانه-ی مابین «اگو» و «ارتباط»<sup>۴۵</sup> است. هابرماس اگو را به‌مثابه بخشی از خودی در نظر می‌گیرد که مابین امیال درونی و امکانات بیرونی برای تحقق آن‌ها، میانجی‌گری می‌کند (Habermas, ۱۹۷۸, ۱۹۷۱). از این‌رو چگونگی بیان امیالمان - خواسته‌هایمان - با کیستی ما به شکل درون-ماندگاری<sup>۴۶</sup> پیوند دارد. پرسش بنیادین هابرماس این است که «اگر ما در آرزوی این موضوع باشیم که زندگی سیاسی‌مان تحت حاکمیتِ فرآیندهای گفت‌و شنود محور به‌جای ساختارهای خودمختار باشد، آنگاه آنچه از خود باید انتظار داشت، چه می‌تواند باشد؟»<sup>۴۷</sup> (Warren, ۱۹۹۵:۱۹۴).

این همان پرسش مهمی است که منتقدان هابرماس (Elster, ۱۹۹۳; Rescher, ۱۹۹۳; Warren, ۱۹۹۵) معتقدند هابرماس نمی‌تواند پاسخ درخوری به آن بدهد و قادر به تبیین دقیق امکان شکل‌گیری «هم‌رأیی عقلانی» در جامعه‌ای متکثر به لحاظ خصوصیات فردی نیست و فرآیند تصمیم‌سازی برنامه‌ریزی را با ابهام مواجه می‌سازد و این همان نقطه‌ای است که چرخش روان‌شناختی می‌تواند راه‌گشا باشد. به‌واسطه‌ی نظریه‌ی روان‌کاوی لکان، می‌توان برخی از جنبه‌های مرتبط با عدم قطعیت و ابهام‌های موجود در فرآیند تصمیم‌سازی برنامه‌ریزی را آشکار کرد. در ادامه با تشریح برخی از مفاهیم کلیدی لکانی (همچون امر واقعی، واقعیت و فقدان) و برقراری ارتباط مابین آن‌ها با ملاحظات برنامه‌ریزی، موضوع هم‌رأیی و ناممکنی آن را به بحث خواهیم گذاشت و این مسیر همواره از چراغ مأخوذ از خوانشِ موفق از «امر سیاسی» روشن خواهد شد.

### ۱-۳- تبیین آموزه‌های لکانی در ارتباط با ناممکنی هم‌رأیی

#### ۱-۳-۱- سه نظم یا سه قلمرو: در جستجوی امر سیاسی

مبتنی بر آرای شانتال موف، فرآیند دست‌یابی به هم‌رأیی در زمینه‌ی تصمیم‌های پیچیده و چندبُعدی برنامه‌ریزی<sup>۴۸</sup> همچون کاربری زمین و در شرایطی که همواره برخی از موضوع‌های اصلی و برساننده<sup>۴۹</sup> همچون تضاد منافع گروه‌های مختلف جامعه بیرون از فرآیند یادشده قرار می‌گیرند و مفهوم آگونیسیم به‌مثابه بهترین انتخاب پیشرو برای پاسخ‌گویی به تعارض‌های موجود

<sup>۴۵</sup>.psychological relationship between ego and communication

<sup>۴۶</sup>.immanent

<sup>۴۷</sup>.what must we demand of the self if we wish our political life to be governed by talk rather than coercion, autonomous structures?

<sup>۴۸</sup>.complex ad multi-dimensional decision making process in planning

<sup>۴۹</sup>.constructive



ملک پور ..... واکاوی ناممکنی دست یابی...

در جامعه حضور دارد، امری است ناممکن. مشابه با این ادعای موف، لکان نیز وجود جامعه به عنوان کلیتی منسجم و با اطلاعات کامل را ناممکن می‌داند و بر این باور است (Lacan, ۲۰۰۲) که وجود جامعه‌ی هماهنگ و امکان شکل‌گیری هم‌رأیی به جای ریشه داشتن در واقعیت به آرزوهای آرمان‌شهری تعلق دارند.

لکان در آثار خود سه دانش‌واژه‌ی «امر واقع»<sup>۵۰</sup>، «امر نمادین»<sup>۵۱</sup> و «امر تصویری»<sup>۵۲</sup> را به دفعات به کار برده است و از سال ۱۹۵۳ به این سو عنوان «سه نظم» یا «سه قلمرو» را برای نامیدن این سه واژه برگزید (Evans, ۱۹۹۶). این سه نظم بدل به نظام دسته‌بندی بنیادینی شدند که کل نظریه‌پردازی و آرای لکان حول آن می‌چرخند. بنیان «نظم تصویری» یا «امر تصویری»، شکل‌بندی «مَن» در «مرحله‌ی آینه‌ای» (۱۹) است. لکان از همان آغاز در آثارش واژه‌ی آلمانی مورد استفاده‌ی فروید برای «مَن» Ich را با واژه‌ی فرانسوی moi جایگزین کرد. نحوه‌ی استفاده‌ی فروید از واژه‌ی Ich بسیار پیچیده است. فروید سه سطح برای ساختار روان انسان در نظر می‌گیرد:

• نهاد: به عنوان منبع نیازها و امیال زیستی انسان که انرژی لازم برای دو سطح دیگر را فراهم و مطابق با اصل لذت عمل می‌کند؛

• «مَن»: بازتاب منطق بوده و رابطه بین نهاد و محیط بیرونی را تنظیم می‌کند و در صورتی که نیازها و خواسته‌های نهاد با واقعیت هماهنگی نداشته باشد آن‌ها را به تعویق می‌اندازد؛  
• فرا - «مَن»: سه تا شش سالگی از تعامل با والدین شکل می‌گیرد؛ زیرا آن‌ها تأکید دارند کودکان باید از ارزش‌های جامعه تبعیت کند و هدف آن مهارزدن بر لذت‌جویی‌های نهاد است و برای دست‌یابی به کمال اخلاقی می‌کوشد.

«مَن»، در این ساختار سه سطحی، به دلیل اتصال مستقیم آن به منطق در فلسفه غرب از جایگاهی ویژه برخوردار است. لکان معتقد است کشف ناخودآگاه توسط فروید، «مَن» را از جایگاه مرکزی‌اش در فلسفه‌ی غرب که حداقل از زمان دکارت به این سو کسب کرده بود، عزل کرده است. لکان «مَن» را سازه‌ای می‌داند که توسط این‌همانی با تصویر آینه‌ای در «مرحله‌ی آینه‌ای» شکل می‌گیرد. این مرحله نشان‌دهنده‌ی وجهی بنیادین از ساختار سوژگانیت<sup>۵۳</sup> است که می‌تواند میان زمانی خاص در رشد کودک - آغاز شش‌ماهگی تا پایان هجده‌ماهگی - رخ دهد و در آن

<sup>۵۰</sup>.the real

<sup>۵۱</sup>.the symbolic

<sup>۵۲</sup>.the imaginary

<sup>۵۳</sup>.subjectivity

سوژه پیوسته توسط تصویر خودش گرفتار و سحر می‌شود و حاکی از رابطه‌ی «لیبیدویی» (۲۰) با بدن- تصویر<sup>۵۴</sup> است (Evans, ۱۹۹۶). لکان این صورت‌بندی‌های روان‌کاوانه که در ساحت فردی قرار دارند را بسط داده و در پی اتصال آن به سایر رشته‌های علوم انسانی است. لکان با برداشتی اجتماعی - سیاسی از سوژه‌کتیویته که تنها به ساحت فردی و ساختار روان انسان محدود نمی‌شود - که در واقع نقطه‌ی تمایز او با فروید نیز محسوب می‌شود - مسیری نوین به سمت عرصه‌ی عینی - که برنامه‌ریزی به دلیل معطوف بودن به کنش و عمل در این عرصه جای می‌گیرد - گشود. بر مبنای دیدگاه لکان، شکل‌گیری عرصه‌ی عینی یا واقعیت اجتماعی به شکل عرصه‌ای توپُر و بدون خلل و فرج درنهایت ناممکن است اما به دلیل آن‌که ما همواره درگیر هویتیم، ضرورت دارد (استاوراکاکیس، ۱۹۹۹). در واقع ما همواره می‌بایستی در پی اموری باشیم که شکل‌گیری جامعه را ناممکن می‌کند. از این منظر مشکل اساسی در دست‌یابی به هم‌رأیی در فرآیند تصمیم‌سازی برنامه‌ریزی، پیش‌فرض وجود جامعه‌ای (امر نمادین) با هویتی کامل و منسجم است؛ درحالی‌که جامعه به‌عنوان ابژه‌ای محال، از پیش امری شکاف خورده و پر از تعارضی است که به وجود آوردن‌دهی لحظه‌ی سیاسی است و موف بر همین مبنا شکل‌گیری هم‌رأیی در برنامه‌ریزی را ناممکن می‌داند (Mouffe, ۲۰۰۵).

مرحله‌ی آینه‌ای شکل یافتن «مَن» را از رهگذر فرآیند همانندسازی توضیح می‌دهد (Lacan, ۱۹۹۸): «مَن» نتیجه‌ی همانندسازی شخص با تصویر آینه‌ای خود است و همراه با حسی متضاد است که در آن نوزاد بدن خود را به‌صورت بدن قطعه‌قطعه<sup>۵۵</sup> تجربه می‌کند و انسجام و تمامیت تصویر سوژه<sup>۵۶</sup> دست‌خوش تهدید می‌شود. مرحله‌ی آینه‌ای بیانگر نوعی سوءبرداشت است که سوژه از خودبیگانه می‌شود و محل ورود سوژه به نظم تصویری است. رابطه‌ی دوتایی میان «مَن» و «تصویر آینه‌ای»، بر سازنده‌ی نظم تصویری است. از سال ۱۹۵۳، امر تصویری به یکی از سه نظم تشکیل‌دهنده‌ی شمای سه بخشی‌ای بدل شد که در مرکز تفکر لکانی قرار دارد و در تقابل با امر نمادین و امر واقع جای می‌گیرد. البته تقابل میان امر تصویری و نمادین بدین معنا نیست که امر تصویری فاقد ساختار است؛ برعکس، امر تصویری همواره پیشاپیش توسط نظم نمادین ساختاریافته است.

«امر نمادین» یا «نظم نمادین» در ابتدا به منطق نمادین و معادلات مورد استفاده در انضباط‌های ریاضی و فیزیک اشاره داشت اما در ادامه دلالت‌های انسان‌شناختی کسب کرد و بدل به

<sup>۵۴</sup>.body - image

<sup>۵۵</sup>.fragmented

<sup>۵۶</sup>.subject image totality and consolidation





تعیین‌کننده‌ترین نظم برای روان‌کاوی شد. ساخت‌یابی دنیای اجتماعی بوسیله‌ی قوانین خاص، مایه‌ی اصلی ایده‌ی نظم نمادین است که لکان به‌طور خاص آن از لوی استروس اخذ کرده است. مفاهیم قانونی و ساختار که عناصر اصلی این نظم محسوب می‌شوند بدون زبان غیرقابل‌تصورند و امر نمادین ذاتاً بُعدی زبان‌شناختی است. امر نمادین هم قلمرو قانونی است که میل و خواسته‌های آن را تنظیم و در برخی موارد مهار می‌کند و هم قلمرو فرهنگ است؛ به‌عنوان مقوله‌ای که در تقابل بانظم تصویری طبیعت قرار دارد. از این‌رو امر نمادین، تعیین‌کننده‌ی سوژگانیت است و روان‌کاوی به فراسوی امر تصویری یعنی امر نمادین ره می‌برد و بر آن تمرکز می‌کند. لکان با توجه به تعریف نماد و مفاهیم مرتبط با امر نمادین، غیریتی ریشه‌ای را در درون این نظم جستجو می‌کند و آن را دیگری بزرگ (۲۱) می‌نامد و ناخودآگاه را نیز کلام دیگری بزرگ و متعلق به نظم نمادین در نظر می‌گیرد.

امر واقع که یکی از پیچیده‌ترین دانش واژه‌های لکان محسوب می‌شود در تقابل با امر تصویری و فراتر از امر نمادین است. در صورت‌بندی‌های اولیه، امر واقع به‌عنوان چیزی پدیدار شد که خارج از زبان قرار دارد و برای نمادین‌سازی در قالب زبان، غیرقابل جذب است و تن به نمادینه‌شدن نمی‌دهد. این تعریف از امر واقعی آن را به سمت پیوند خوردن با مفهوم ناممکنی سوق داد. امر واقع، «امر ناممکن» است زیرا تصور آن به دلیل آنکه به میانجی زبان غیرقابل بیان است و نمادینه نمی‌شود، غیرممکن است. این خصیصه‌ی ناممکنی و مقاومت در برابر نمادین‌سازی است که کیفیت روان‌ضربه‌ای<sup>۵۷</sup> به آن می‌بخشد. از اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰، لکان مابین امر واقع و «واقعیت بر مبنای تعیین‌پذیری» تمایز قائل می‌شود. واقعیت به بازنمایی‌های سوژگانی اشاره دارد در حالی که «امر واقع» به‌طور قطع در مکانی ناشناخته و غیرقابل جذب قرار دارد ( Hillier and Gunder, ۲۰۰۳; Lacan, ۱۹۸۸a, ۱۹۸۸b, ۲۰۰۴, ۳۰۱).

آموزه‌های لکان در ارتباط با سه نظم را می‌توان به تمایز «واقعیت سیاسی» و «امر سیاسی» بسط داد و بحث ناممکنی هم‌رأیی را مطرح کرد. «واقعیت سیاسی» به «واقعیت» و «امر سیاسی» به «امر واقع» تعلق دارد. واقعیت سیاسی را می‌توان در چارچوب مکانی، به‌صورت مجموعه‌ای از اعمال و نهادها در قالب یک دستگاه بازنمایی کرد. واقعیت سیاسی مشابه با تمام واقعیت‌ها، ابتدا در عرصه‌ی نمادین ساخته می‌شود و پس از آن از جانب فانتزی مورد تأیید قرار می‌گیرد. واقعیت سیاسی یا سیاست‌ورزی در عرصه‌هایی قابل‌کشف است که گفتمان‌های مسلط دموکراسی‌های لیبرال برای آن در عرصه‌ی نمادین تدارک دیده است. در حالی که «امر سیاسی» را نمی‌توان به نوعی خاصی از نهاد محدود ساخت یا آن را سازنده‌ی ساحت یا مرتبه‌ی ویژه‌ای از اجتماع تجسم

<sup>۵۷</sup>.traumatic

کرد. «امر سیاسی» را باید بعدی تصور کرد که ذاتی تمام جوامع بشری است و ماهیت وضعیت هستی‌شناختی ما را تعیین می‌کند (Mouffe, ۱۹۹۳:۳). از آن جا که واقعیت، توانایی از پای درآوردن «امر واقعی» را ندارد؛ امر سیاسی نیز از سوی سیاست‌ورزی از بین نخواهد رفت. «امر سیاسی» مشابه با «امر واقع»، تن به نمادینه شدن نمی‌دهد و نه در آنچه فعالیت سیاسی می‌نامیم، بلکه در حرکت دوگانه‌ی آشکارسازی و پنهان‌سازی روش تأسیس جامعه بر ملا می‌شود.

امر سیاسی به این معنا آشکار می‌شود که فرآیندی که جامعه را نظم می‌بخشد و بخش‌های خود را یکدست می‌کند به چشم می‌آید و به این معنا پنهان می‌شود که جایگاه سیاست‌ورزی به صورت خاص تعریف می‌شود؛ در حالی که اصل سازنده‌ی کل پیکربندی جامعه<sup>۵۸</sup> مخفی می‌ماند. اهمیت اصلی لکان در ارتباط با نظریه‌ی سیاسی و برنامه‌ریزی در این گزاره است که: ساحت نمادین دچار فقدان ساختاری است؛ بدین معنا که ناحیه‌های خاص در «امر واقع» است که امکان نمادپردازی آن‌ها به روشی مشخص وجود ندارد. «امر واقع» مطلق، اضطراب‌انگیز است و به ظهور ساخت‌های بی‌پایان، دفاعی و خیالی می‌انجامد (Stavrakakis, ۲۰۰۹:۱۵۱).

از این رو وقتی چشم‌انداز خود را به «واقعیت سیاسی» محدود می‌کنیم، در واقع به بومی شدن/ مکان‌مندی امر واقعی یا «امر سیاسی» می‌پردازیم و توجه خود را از «امر سیاسی» بماهو (به‌عنوان لحظه‌ی آشوب و بلا تکلیفی حاکم بر بازسازی عینیت اجتماعی و واقعیت سیاسی) به امر «اجتماعی» معطوف می‌کنیم (Laclau, ۱۹۹۰:۳۵). با توجه به این بحث می‌توان تمام محصولات بشری (همچون جامعه، فرهنگ، مذهب، علم و جز آن) را به ساخت‌های خیالی یا دفاعی تشبیه کرد که در پرتو ناکامی ساختاری «امر نمادین» در مواجهه با «امر واقع» و برای کاستن از اضطراب و ترومای آن شکل گرفته‌اند. این مرحله‌ی ناکامی در هنگام رویارویی با «امر واقع»، در خوانش لکانی، مرحله‌ی سیاسی تمام عیاری است و اثبات می‌کند که برداشت فانتزی‌وار ما از نهاد اجتماعی- سیاسی جامعه به‌عنوان تمامیتی هماهنگ و کلی توپُر چیزی بیش از سراب نیست؛ چرا که فرآیند نمادپردازی و بازی سلطه‌جویانه‌ی امر نمادین را به راه می‌اندازد و بر فقدان و خلأ همیشه حاضر در این عرصه سرپوش می‌گذارد. «جوامع ما به هیچ وجه مجموعه‌های هماهنگی نیستند و این یک فانتزی است و هیچ فانتزی نمی‌تواند فقدان را پر کند که جامعه همواره حول آن شکل گرفته است»<sup>۵۹</sup> (Hillier, ۲۰۰۳:۴۸). به‌عنوان نمونه تصمیم‌سازان برنامه‌ریزی همواره در پی دستیابی به هویت ملی یگانه به منظور پیش‌برد اهداف توسعه بوده‌اند؛ اما در پایان سده‌ی

<sup>۵۸</sup>.society configuration

<sup>۵۹</sup>.No social fantasy of consensus or harmony can fill the lack around which society is always structured.



بیستم شهرهای غرب و به‌ویژه شهرهای ایلات متحده آمریکا و اروپای غربی به جایگاهی برای پذیرش طیف وسیعی از بیگانگان تبدیل شده بودند و ناهمسانی فرهنگی، قومی، زبانی و مذهبی، قدرت‌های انسجام‌بخش ملی را به چالش فرا می‌خواند (Tajbakhsh, ۲۰۰۱). این شرایط زمینه‌ی مقاومتی را فراهم می‌کند که در برابر آرمان نظام سرمایه‌داری، یعنی یکسان‌سازی فرهنگی و بازارهای جهانی، قرار می‌گیرد و اندیشه‌ی هویت ملی یگانه‌ی شهروندان (به مثابه امری فانتزی) را تضعیف می‌کند. باور به امکان ناپذیری هویت منسجم، پرسش‌های نوینی را در برنامه‌ریزی سبب می‌شود: به‌عنوان نمونه می‌توان به چگونگی رویارویی سازوکار برنامه‌ریزی با چندگانگی هویت‌ها و ادغام آن‌ها در فرآیند تصمیم‌سازی برنامه‌ریزی در دوره‌ای که دولت ملی و طبقه‌محور توانایی خود در زمینه‌ی پذیرش و جذب این تفاوت‌ها را از دست داده است، اشاره کرد.

در همین راستا، سنت در کتاب فواید بی‌نظمی (۱۹۹۷) امکان ناپذیری شکل‌گیری جامعه را با نمونه‌ای از محله‌ها در آمریکا تشریح می‌کند. ساکنان محله‌های مورد بررسی در بیش‌تر موارد کم‌ترین تعامل را داشتند و بسیار کم با یکدیگر سروکار داشتند اما با ورود خانواده‌ای سیاه‌پوست به این محله‌ها بنا بر حس اسطوره‌ای هم‌بستگی با یکدیگر متحد می‌شوند و ادعای وحدتی را می‌کردند که ارادی بوده اما خودخواسته نبوده است. درواقع ورود خانواده جدید به این محله در چیزی اخلال ایجاد کرده است که درواقع وجود نداشته است. این تخیلات یا فانتزی‌های وجود جامعه، واکنش‌هایی به دنیای پیچیده و چندبعدی است که در پی فراچنگ آوردن و تثبیت ایده‌ی جامعه‌ای منسجم و زندگی در مدرنیته است؛ درحالی‌که مدرن بودن یعنی زیستن در دنیای متناقض و تضاد و پر از خلل و فرج. درواقع در این مثال، پنداشت امکان شکل دادن به اجتماعی منسجم در برابر ورود خانواده‌ای جدید ناشی از باور به امکان وجود جامعه‌ای منسجم است که با مدرن بودن سازگار نیست و به همین دلیل به اسطوره‌هایی همچون هم‌بستگی متوسل می‌شوند. از این‌رو هرگونه تلاش در راستای یکدست کردن جامعه در قالب انگاشت‌هایی همچون هم‌رأیی از پیش شکست خورده است؛ چون تلاشی است در عرصه‌ی نمادین و این عرصه همواره با فقدان و خلأ روبرو بوده و دست‌یابی به آن به معنای سرکوب «امر سیاسی» است. تصمیم‌سازی برنامه‌ریزی به‌مثابه فعالیت سیاسی با «واقعیت سیاسی» در ارتباط است و این واقعیت نیز از سوی فانتزی پشتیبانی می‌شود و نیازمند فروکاست نمادین «امر واقعی» یا «امر سیاسی» است؛ امری که با ماهیت آشوبناک و آگونستی تصمیم‌های برنامه‌ریزی گره خورده است.

## ۲-۱-۳- فقدان<sup>۶۰</sup>

براساس آنچه بیان شد همواره شکاف پرنانشدنی مابین «واقعیت» و «امر واقعی» وجود دارد و این شکاف در قالب واژگان لکانی، «فقدان» نامیده می‌شود. همواره شکافی مابین سوژه و بازنمایی آن وجود دارد: به‌عنوان نمونه مابین آنچه با عنوان هم‌رأیی در نظریه‌ی آرمانی بازنمایی می‌شود و آنچه در کاربست برنامه‌ریزی رخ می‌دهد؛ مابین آن‌گونه که برنامه‌ریزان خودشان را بازنمایی می‌کنند و آن‌گونه که دیگران آن‌ها را می‌نگرند، همواره شکافی پرنانشدنی وجود دارد. به بیانی دقیق‌تر امکان رخ دادن هم‌زمان جوهر (ذات) و نمود (ظاهر) وجود ندارد. هویت من هم‌زمان برآمده از آن چیزی است که من هستم (زن سفیدپوست) و آن چیزی است که من نیستم (زن رنگین پوست). همواره مازاد معنایی وجود دارد که بازنمایی را محدود می‌کند (Tajbakhsh, ۱۳۶: ۲۰۰۱).

لکان، انگاشت «فقدان» و تأثیر آن بر «هویت<sup>۶۱</sup>» را به میانجی زبان توضیح می‌دهد. گذار از بُعد خیالی «هویت» که هم‌زمان با «مرحله‌ی آینه‌ای» شکل می‌گیرد و هویتی یکپارچه است به بُعد نمادین، مسیری برای تبیین دقیق امتناع شکل‌گیری هویت در نظام فکری لکان است. کودک با گردن نهادن بر قوانین زبان به سوژه‌ای در زبان بدل می‌شود و اولین گام ورود به عرصه‌ی نمادین را برمی‌دارد و امید می‌بندد که از طریق واژه‌ها به بازنمایی مناسبی برسد. «ساحت نمادین قالبی تشکیل می‌دهد که سوژه در مرتبه‌ی وجودی خود درون آن گنجانده می‌شود. بر این اساس که سوژه خود را در مقام این یا آن (موجود) تشخیص می‌دهد» (Tajbakhsh, ۲۰۰۱: ۱۳۷-۱۳۸). لکان (۱۹۸۱) در سمینار «همانندسازی»، نقش دال در برساختن ساختار سوژه را تبیین کرد. «سوژه همانا سوژه‌ی دال است» و از جانب آن تعیین می‌شود. سوژه تا زمانی که توسط یک دال بازنمایی می‌شود در عرصه‌ی وجود حضور دارد: «ساحت نمادین بر سازنده‌ی سوژه است». از این منظر، سوژه به دال وابسته است و نسبت به آن در جای‌گاه دوم قرار می‌گیرد؛ اما سوژه‌ای که براساس پذیرش قوانین زبان شکل گرفته است (مشابه با سوژه‌ی هابرماسی<sup>۶۲</sup> در فرآیند دست‌یابی به هم‌رأیی عقلانی) در نهایت سوژه‌ای است دچار فقدان تمام عیار. این فقدان ردپایی از کنش حذف‌ناپذیر قدرت در بنیان شکل‌گیری سوژکتیویته است.

مطابق با این ادعای لکانی، جودیت باتلر (Butler, ۱۹۹۷: ۷)، شکل‌گیری سوژه را مشروط به پذیرش قوانین ساحت نمادین می‌داند و شکل‌گیری بدون انقیاد و سرسپردگی سوژه را ممکن

<sup>۶۰</sup>.lack

<sup>۶۱</sup>.identity

<sup>۶۲</sup>.Habermasian subject



نمی‌داند. سوژه محکوم به نمادپردازی است تا خود را بر سازد؛ اما نمادپردازی یا جستجوی هویت، معرف فقدان است و دست‌یابی به هویت را ناممکن می‌کند. این امتناع بنیادی و ناممکنی تحقق هویت کامل به همانندسازی اجازه بروز می‌دهد. در واقع آنچه در ساحت نمادین با آن روبرویم هویت نیست؛ بلکه همانندسازی است و هرگونه هویت ناشی از آن همواره نوعی هویت ناپایدار، شکاف‌خورده یا حتی ناهویت است زیرا در تمام همانندسازی‌ها، بُعد بیگانه‌سازی حضور دارد.

«اساسی‌ترین بُعد نظریه لکانی کشف این واقعیت است که عرصه‌ی نمادین نیز براساس امتناع بنیادی (ناممکنی هویت کامل) خط‌خورده و نامنسجم است و حول هسته‌ای محال/ تروماتیک، حول فقدان محوری، شکل گرفته است» (Hillier, 2003: 50). در فرآیند تصمیم - سازی برنامه‌ریزی، توجه به این فقدان ضروری است. گروه‌های جماعتی که در این فرآیند دخیل هستند، محصول کنار گذاشتن افرادی هستند که هویت به ظاهر یکپارچه‌ی گروه، آن‌ها را به رسمیت نمی‌شناسد. به‌عنوان نمونه مالکین در فرآیند تصمیم‌سازی درون‌گروهی چارچوب‌مندی فعالیت دارند که مستأجرین علاقه‌ای به پیوستن به این گروه ندارند. وحدت و هویت این گروه ناشی از هژمونی شدن قدرتمند و فائق آمدن بر تفاوت‌هاست؛ اما از آن جا که هویت همواره در عرصه‌ی نمادین همواره ناکامل است و معنای مازادی متعلق به «امر واقع» وجود دارد که تن به نمادینه شدن (در اینجا هویت) نمی‌دهد، تفاوت‌ها حذف نمی‌شود. مستأجرین فی‌نفسه بیرون از فرآیند تصمیم - سازی محلی برنامه‌ریزی نیستند بلکه از آن حذف شده‌اند و می‌توان ادعا کرد بیرون از ساختار قرار ندارند بل در درون آن غایب هستند. چنین فرآیند مستثنا کردن، می‌تواند بستری برای مقاومت فراهم کند و از این رهگذر گشایشی در ساختار سوژگانیت (گروه به‌مثابه اجتماع) به سمت تغییر و پیش‌آیند بگشاید و به‌ظهور و بروز هویت‌های سیاسی نوین مجال دهد و فضای سیاست گشوده شود.

بر مبنای انگاشت «فقدان»، ایده‌ی هم‌رأیی را می‌توان تلاش برای پُر کردن این فقدان و غلبه بر آنتاگونیسم بنیادین در نظر گرفت. لاکلائو و موف (2002) در این زمینه، از «ناممکنی بنیادین» در ارتباط با شکل‌گیری هم‌رأیی عقلانی هابرماسی بحث می‌کنند و تحقق کامل آن را متصور نیستند و این موضوع را به ناممکنی حذف روابط قدرت مرتبط می‌دانند که بر سازنده‌ی «امر سیاسی» است. با وام‌گیری از واژگان لکانی، روابط قدرت متعلق به «امر واقع» است و تن به نمادینه شدن نمی‌دهد و در هرگونه هم‌رأیی حاضر است و در آن شکافی ایجاد می‌کند.

در رابطه با کاربست برنامه‌ریزی، نظام برنامه‌ریزی «شکست خورده» است<sup>۶۳</sup> (Tajbakhsh, 158: 2001). چون جابجایی‌های ناشی از فرآیندهای کالاسازی و اداری‌سازی زندگی روزمره (دو

<sup>۶۳</sup>. In terms of planning practice, the system 'fails'

الزام تشکیل‌دهنده‌ی نظام) نیروهای آنتاگونیستیکی را می‌آفرینند و این نیروها مراکز قدرت چندگانه‌ای را پدید می‌آورند که در پی تسلط و ساختار دادن به روابط آنی‌ها هستند. در این دیدگاه فضای هویت‌های جمعی و هم‌رأیی در نظام برنامه‌ریزی، فضایی است که می‌کوشد به نقطه‌ای و رای آنتاگونیسم برسد و خود را از ارزش نسبی به ارزش مطلق تبدیل کند، ولی همواره ناکام است. این هدفی دست‌نیافتنی است: «چون هویت‌ها در مرتبه‌ی نخست نسبی‌اند و خصوصیات آن‌ها ناشی از جابه‌جایی‌های نظام و در ارتباط با دیگر هویت‌هاست»<sup>۶۴</sup> (Tajbakhs, ۱۵۸: ۲۰۰۱) و هرگونه تلاشی برای بار کردن هویتی واحد در قالب هم‌رأیی در فرآیند تصمیم‌سازی برنامه‌ریزی به دلیل نادیده‌انگاری آنتاگونیسم بنیادین، تلاشی است از پیش شکست خورده. در واقع آنتاگونیسم، «خارج بر سازنده‌ی شکل‌گیری هم‌رأیی است»<sup>۶۵</sup> و طرد، «خارج بر سازنده‌ی مشارکت دربرگیرنده»<sup>۶۶</sup> است (Hillier, ۲۰۰۳: ۵۳).

لاکلائو (۱۹۹۶) بر این باور است که عاملیت و ساختار<sup>۶۷</sup> در رهیافت‌های رایج جامعه‌شناسی، دو سطح خارج از یکدیگر هستند؛ به‌گونه‌ای که ساختار «عینی»<sup>۶۸</sup> است و هویت‌های «فاعلی» را از بیرون تحت فشار قرار می‌دهد یا محدود می‌دهد؛ اما او رابطه‌ی عاملیت و ساختار را درهم‌تنیده می‌داند و آن دو را به لحاظ فقدان، آنتاگونیستی و عدم قطعیت<sup>۶۹</sup>، مورد بررسی قرار می‌دهد. «عرصه‌ی هویت‌های اجتماعی»<sup>۷۰</sup> عرصه‌ی هویت‌های تمام عیار نیست، بلکه عرصه‌ی نهایی شکست آن‌ها است. بنابراین تحلیل واقع‌بینانه‌ی فرآیندهای اجتماعی- سیاسی باید این تعصب عینیت‌گرایانه را که نیروهای اجتماعی در عالم واقع وجود دارند کنار بگذارد و کار خود را با بررسی آنچه نمی‌توانند باشند آغاز کند. بنابراین مسئله‌ی اصلی که برنامه‌ریزان با آن مواجه هستند توجه به تفاوت‌های ذاتی غیرقابل فروکاست به هم‌رأیی در میان رقبا و ذی‌نفعان چندگانه- ی<sup>۷۱</sup> موضوع برنامه‌ریزی است که در ادامه با پذیرش این تفاوت، یافتن راه‌حلی دموکراتیک دغدغه‌ی اصلی آنان خواهد بود.

براساس آنچه گفته شد، تجلی فصل مشترک امر سیاسی موف و امر واقعی لکان، امتناع بنیادی در دست‌یابی به هویت منسجم است که کاربست برنامه‌ریزی نیز با آن سروکار دارد. از آنجا که

<sup>۶۴</sup>.But since identities are relational in the first place, and derive their character from dislocations in the structure and in relation to other identities, this remains an unachievable goal

<sup>۶۵</sup>.Antagonism is the constitutive outside of consensus formation

<sup>۶۶</sup>.Exclusion is the constitutive outside of inclusive participation

<sup>۶۷</sup>.agency and structure

<sup>۶۸</sup>.objective

<sup>۶۹</sup>.uncertainty

<sup>۷۰</sup>.social identity

<sup>۷۱</sup>.pluralistic stakeholders in planning process



سوژه نمی‌تواند در ساحت خیالی و نمادین تمامیت هویت را پیدا کند، محکوم به نمادپردازی است تا خود را به معنای دقیق کلمه برسازد، اما نمادپردازی همواره معرف فقدان است و هویت تنها به شکل "هویت ناکام" ممکن می‌شود و چون ناممکن است همواره در پی دست‌یابی به آن هستیم و در فرآیند برنامه‌ریزی به‌عنوان یک ارزش وارد می‌شود. امتناع بنیادی در رابطه با ناممکن بودن تحقق هویت کامل، زمینه‌ی شکل‌گیری این‌همانی<sup>۷۲</sup> برای شکل دادن به سوژه‌ای پایدار را فراهم می‌کند؛ اما بنابر باور لکان تشکیل هویت از مجرای این‌همانی امری است محال. اهمیت اساسی لکان در نظریه و کاربست برنامه‌ریزی در پافشاری او بر ماهیت شکافته و دچار فقدان ساحت نمادین یا عرصه‌ی برنامه‌ریزی است که بدیلی برای این‌همانی‌سازی است. جوامع ما به هیچ روی مجموعه‌های هماهنگی نیستند و هیچ فانتزی همچون هم‌رأیی (به مثابه این‌همانی-سازی) نمی‌تواند فقدان را پر کند که جامعه حول آن شکل می‌گیرد. از این‌رو کاربست برنامه‌ریزی می‌بایستی به‌جای پی‌جویی هویتی واحد در قالب مجموعه‌های منسجم از طریق هم‌رأیی، به ترکیبی بودن هویت‌ها بیندیشد. این ترکیب به دلیل برخورداری از تمایزات هویتی، زمینه‌ی فرآیند یادگیری اجتماعی<sup>۷۳</sup> را فراهم می‌کند و شهروندانی منعطف در برابر این تمایزات شکل می‌دهد و با تاثیرگذاری بر فرآیند تصمیم‌سازی نتایج عادلانه‌تری در حوزه‌ی سیاست عمومی به بار می‌آورد.

#### ۴- جمع بندی

اهمیت اساسی نظریه‌ی روان‌کاوی لکان در نظریه‌ی برنامه‌ریزی و ناممکنی دست‌یابی به هم‌رأیی در فرآیند تصمیم-سازی برنامه‌ریزی، در تأکید او بر ماهیت شکافته (خط خورده) (۲۲) و دچار فقدان ساحت نمادین و دنیای اجتماعی-سیاسی است که سبب می‌شود خود ساختار نیز خط خورده باشد و حول محور تروماتیک شکل بگیرد. وجود فقدان در ساختار، شکل‌گیری هویت جمعی<sup>۷۴</sup> و هم‌رأیی را نیز مورد پرسش جدی قرار می‌دهد. لاکلاو و موف هویت ترکیبی و پیش‌آیندی<sup>۷۵</sup> را جایگزین هویت منسجم در چارچوب هابرماسی می‌کند و «امر سیاسی» را برآمده از «هویت‌های پیش‌آیندی» می‌داند (شکل ۲). درواقع هیچ فانتزی اجتماعی نمی‌تواند فقدان را پر کند که جامعه همواره حول آن شکل گرفته است.

تأکید این مقاله بر سازندگی و رابطه‌ی دوسویه‌ی امر سیاسی و سیاست‌ورزی بود که مدام با یکدیگر در ارتباط‌اند. درواقع تأکید بر امر سیاسی به معنای کنار نهادن سیاست‌ورزی نیست. توجه

<sup>۷۲</sup>.identification

<sup>۷۳</sup>.social learning

<sup>۷۴</sup>.collective identity

<sup>۷۵</sup>.contingent and complex identity

لکان به امر واقع به معنای ناتوانی‌اش در مطالعه‌ی شیوه‌های ساخته‌شدن واقعیت سیاسی نیست. واقعیت سیاسی یا دنیای سیاست‌ورزی به لحاظ ساختاری، مشابه با سایر واقعیت‌ها، در سطح نمادین (به میانجی سازوکارهای کنایی، استعاره‌ی و نیز نقطه‌ی آجیدن (۲۳) و دال تهی (۲۴)) ساخته و از جانب چارچوب‌های فانتزی که بدان انسجامی خیالی می‌بخشند و وعده‌ی ایجاد تکیه‌گاه در ساحت واقع را می‌دهند، موردحمایت قرار می‌گیرند.

من در این نوشتار توضیح دادم که چگونه شکل‌گیری هم‌رأیی هابرماسی، فرآیندی کامل و مبتنی بر توافق عقلانی و تحت شرایط ایده‌آل ارتباطات شکل گرفته است و بخشی از فرآیند تصمیم‌سازی مشارکتی را تشکیل داده است. اگرچه زمانی که واقعیت «امر سیاسی» در برابر آن قرار می‌گیرد، ایده‌آل‌های هابرماسی غیرقابل دست‌یابی به نظر می‌رسد.

همان‌طور که هابرماس نیز بدان اشاره کرده است فرآیند تصمیم‌سازی برنامه‌ریزی، برآمده از میان‌برش مابین واقعیت اجتماعی و روان‌کاوانه است. پژوهش‌های تجربی در سال‌های اخیر بیان‌گر آن است که ایده‌های هابرماسی همچون کنش ارتباطی، مدل‌های عقلانی و تصمیم‌سازی همکارانه، تنها در مقیاس‌های کوچک می‌توانند مطرح شوند و بسیاری از نظریه‌پردازی‌های مطرح‌شده از سوی هابرماس در ارتباط با شکل دادن به هم‌رأیی همچون تأکید بر ادعاهای معتبر همچون جای‌گاه کلام ایده‌آل (۲۵)، برای رُخ دادن رفتارهای همکارانه در کاربست برنامه‌ریزی چندان ضروری به نظر نمی‌رسند. من بر این باورم که درک ما از شکاف مابین ایده‌آل‌های عقلانی ارتباطی هابرماسی و واقعیت‌های ویژه‌ی محلی از طریق بازگشت به تحلیل‌های لکانی از کاربست برنامه‌ریزی امکان‌پذیر است. نظریه‌پردازی لکانی پیشنهاد می‌دهد که شناخت فقدان، تفاوت و شکاف موجود در هم‌رأیی در عرصه‌ی «امر واقع» و در نتیجه ناکامل بودن و آشوبناک بودن آن در واقعیت توجه شود.

مطابق با تحلیل لکانی شکل‌گیری هم‌رأیی بر بنیان‌های آنتاگونیسم رادیکالی شکل گرفته است که آن را ناممکن می‌کند. مشابه با این تحلیل، در واژگان لالکائو و موف، هم‌رأیی عقلانی هابرماسی از آن جهت که روابط قدرت که درواقع بر سازنده‌ی امر اجتماعی هستند کنار نهاده می‌شود، امری است ناممکن. درواقع روابط قدرت «خارج بر سازنده‌ی امر اجتماعی هستند».

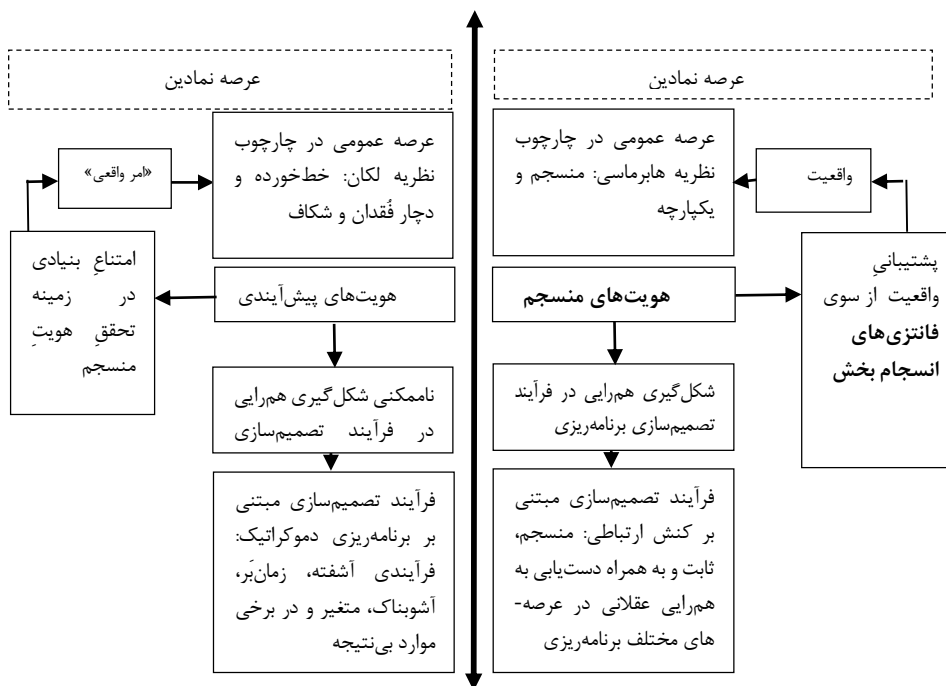
هرچند این تحلیل‌ها و ادعاها در رابطه با ناممکنی دست‌یابی به هم‌رأیی به معنای صرف‌نظر کردن از پژوهش درباره‌ی اشکال هم‌رأیی در تصمیم‌سازی برنامه‌ریزی نیست. بل به جای آن باید دوباره درباره‌ی انگاره‌های شکل‌گیری هم‌رأیی و توافق به شیوه‌ای متفاوت بیندیشیم، به‌طوری‌که هم رقابت و هم همکاری را دربر گیرد همچنانکه مشتاق دست‌یابی به درک و درگیرشدن با شکل‌گیری هم‌رأیی هستیم، هم‌زمان می‌بایستی به تفاوت ارزش‌ها و ناحیه‌های عدم توافق -





ملک پور ..... واکاوی ناممکنی دست یابی...

ناحیه‌هایی که امکان شکل‌گیری توافق در آن‌ها وجود ندارد - نیز توجه کنیم. به‌عنوان نمونه در این ارتباط تمایزی که مابین شفافیت مباحثه که مبتنی است بر برآمد حاصل از تغییرات نگرشی مشارکت‌کنندگان و شفافیت موضوع‌های توافق‌شده از یک‌سو و اجرای موضوع‌های توافق‌شده‌ی مباحثه از سوی دیگر که در آن به تعارض‌های مابین مشارکت‌کنندگان توجهی نمی‌شود، می‌تواند راهگشا باشند. تغییری در کاربست برنامه‌ریزی از تمرکز بر «شفافیت» به سمت «تحقق» رخ می‌دهد.



شکل ۲ مقایسه تطبیقی ماهیت فرآیند تصمیم‌سازی برنامه‌ریزی در دو چارچوب هابرماسی و لکانی

آنچه بر مبنای تحلیل لکانی در برنامه‌ریزی مهم است، نیاز به بازنگری در منطق سیاسی و نظری است که تفکر به جهان آرمانی را محدود می‌کند. تحلیل لکانی به امکانات نوین و یا پیش‌بینی‌ناپذیر توجه می‌کند. این موضوع به برنامه‌ریزان کمک می‌کند تا تعارض‌ها و رفتارهای تهاجمی در جامعه را درک کنند، مابین نیازها، خواسته‌ها و امیال کنشگران تفاوت قائل شوند و به این باور برسند که قواعد هرگز مبری از شکست نیستند. تحلیل لکانی به شناخت درد نشان

«تعارض»<sup>۷۶</sup> - که نمی‌توان آن را نادیده انگاشت یا به امری دیگر فرو کاست - در فرآیند تصمیم‌سازی برنامه‌ریزی یاری می‌رساند و سبب می‌شود برنامه‌ریزان به جای راهبردهای معطوف به شکل‌گیری هم‌رأیی به راهبردهای معطوف به تحقق با توجه به «تعارض‌ها» و «آنتاگونیسم» بنیادی فکر کنند. در واقع کاربست برنامه‌ریزی مبتنی بر هم‌رأیی پاسخی ساده‌انگارانه یا راه‌حلی فانتزی (خیال‌پردازانه) به مشکلات ریشه‌دار جامعه ارائه می‌دهد. اگر نظریه‌های برنامه‌ریزی در پی حذف یا نادیده‌انگاشتن امکان آگونیسم به منظور به چنگ آوردن هم‌رأیی باشند، در مسیر توهم گام برداشته‌اند. این غفلت از واقعیت آگونیسم به شکل‌گیری هم‌رأیی - که همه را حول «مایی» غیرواقعی و ناممکن گردهم می‌آورد - منجر نمی‌شود و پس از شکست در این مسیر، برنامه‌ریزان به جای توجه به آگونیسم و تعارض‌های بنیادی بر سازنده‌ی «امر سیاسی»، بیش‌تر در جستجوی امور جهان‌شمول همچون «توسعه‌ی پایدار» هستند؛ در حالی که پیروان لکان در فرآیند تصمیم‌سازی برنامه‌ریزی به دنبال مشروعیت بخشیدن به تعارض‌ها و امتناع از نادیده انگاشتن آن‌ها خواهند بود و بر این باورند که به دلیل ناممکنی اطلاعات کامل و شکل‌گیری هم‌رأیی، هیچ واژه‌ای نمی‌تواند ذیل نام «عامه‌ی مردم»<sup>۷۷</sup> خود را توجیه کند و مشروعیت یابد

<sup>۷۶</sup>.symptoms of irreducible conflict

<sup>۷۷</sup>.the publi

منابع

- آشوری، داریوش (۱۳۸۹)، فرهنگ علوم انسانی. تهران: مرکز. ابادری، یوسف (۱۳۷۷)، خرد جامعه شناسی، طرح نو، تهران. استاوراکاکیس، یانیس (۱۹۹۱)، لاکان و امر سیاسی، ترجمه محمد علی جعفری، انتشارات ققنوس، ۱۳۹۲، تهران.
- اوٹ ویت، ویلیام (۱۳۸۶)، هابرماس: معرفی انتقادی، ترجمه ی لایلا جوافشانی و حسن چاوشیان، تهران: اختران.
- برک، لورای (۲۰۰۱)، روانشناسی رشد، ترجمه ی یحیی سیدمحمدی، ۱۳۹۳، انتشارات رشد، تهران. کاپلان، پاول (۲۰۰۰)، روانشناسی رشد، مهرداد فیروزبخت، ۱۳۹۲، انتشارات رسا، تهران.
- هرسیج، حسین و جلال حاجی زاده (۱۳۸۹)، تبیین دموکراسی رایزنانه در اندیشه های فلسفی هابرماس، فصلنامه حکمت و فلسفه، سال ششم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۹.
- قادری، حاتم (۱۳۸۴)، اندیشه های سیاسی در قرن بیستم، تهران، سمت.

- Abazari, Y (۱۹۹۸)., The reason of sociology, Tehran, Tarhe- No Publisher [In Persian]
- Allmendinger, P., & Tewdwr-Jones, M. (۲۰۰۰). 'New labour, new planning? The trajectory of planning in Blair's Britain'. *Urban Studies*, ۳۷ (۸), ۱۳۷۹-۱۴۰۲ (doi.org/۱۰.۱۰۸۰/۰۰۴۲۰۹۸۰۰۲۰۰۸۰۱۷۱).
- Ashoori, D (۲۰۱۰)., Humanities dictionary, Tehran, Markaz Publisher [In Persian]
- Barry, B (۲۰۰۱). *Culture and Equality: An Egalitarian Critique of Multiculturalism*, Cambridge: Polity Press (DOI: ۱۰,۱۱۷۷/۰۰۹۰۵۹۱۰۲۲۳۷۰۳۸).
- Beck U (۱۹۹۷), *The Reinvention of Politics: Rethinking Modernity in the Global Social Order*, Cambridge, Polity Press (doi/۱۰,۱۰۸۶/۲۳۱۴۱۶).
- Benhabib, S. (۱۹۹۲) 'Models of Public Space: Hannah Arendt, the Liberal Tradition and Jurgen Habermas', in C. Calhoun (ed.) *Habermas and the Public Sphere*, pp. ۷۳-۹۸. Cambridge: MIT Press (doi/۱۰,۱۱۷۷/۱۳۶۸۴۳۱۰۱۰۰۴۰۰۲۰۰۵).
- Briand, M. (۱۹۹۹) *Practical Politics*. Urbana: University of Illinois Press (doi=۱۰,۱,۱,۱۰۲۷,۷۶۶۴&rep=rep1).
- Butler, J. (۱۹۹۷) *The Psychic Life of Power*. Stanford, CA: Stanford University Press (doi/abs/۱۰,۱۱۷۷/۰۲۶۱۰۱۸۳۱۶۶۵۵۹۳۴).
- Caudill, D (۲۰۰۰), Lacan's social psychoanalysis, In *The subject of Lacan*, edited by K. Malone and S. Friedlander, Albany, State University of New York Press. ۲۹۷-۳۱۵ (/doi/full/۱۰.۱۰۸۰/۱۴۶۶۹۳۵۰۴۱۰۰۰۱۶۹۱۷۶۳).
- Elster, J. (۱۹۹۳) *Political Psychology*. Cambridge: Cambridge University Press (doi/abs/۱۰,۱۱۱۱/pops.۱۲۴۶۶).
- Evans, D (۱۹۹۶), *An introductory dictionary of Lacanian psychoanalysis*, Routledge press (doi/abs/۱۰,۱۱۷۷/۰۰۳۰۶۵۱۹۸۰۴۶۰۰۲۱۰۰۷).

- Flynn, W T. (۲۰۱۱), Debating Deliberative Democracy: How Deliberation changes the way people Reason?, a thesis submitted in the fulfillment of the degree Doctor of philosophy (PhD), University of York: Department of politics (doi:۱۰,۱۱۱۱/j.۱۴۶۷).
- Ghaderi, H (۲۰۰۲), *Political thought in ۲۰<sup>th</sup> century*, Samt Publisher [In Persian].
- Giddens A (۱۹۹۴), *Beyond Left and Right*, Stanford University Press. (doi/abs/۱۰,۱۱۷۷/۰۰۰۱۶۹۹۳۹۵۰۳۸۰۰۱۱۰)
- Gunder M (۲۰۱۰) 'Planning as the ideology of (neoliberal) space'. *Planning Theory* ۹ (۴) ۲۹۸-۳۱۴ (doi/۱۰,۱۱۷۷/۱۴۷۳۰۹۵۲۱۰۳۶۸۸۷۸).
- Gunder, M (۲۰۰۲), Bridging theory and practice in planning education: A story from New Zealand, *Australian Planner*, ۳۹ (۴), ۲۰۰-۲۰۴ (doi/pdf/۱۰,۱۰۸۰/۰۷۲۹۳۶۸۲,۲۰۰۲,۹۹۸۲۳۲۰).
- Gunder, M (۲۰۰۲), Passionate planning for the others' desire: An agonistic response to the dark side of planning, *Progress in Planning*, ۶۰ (۳), ۲۳۵-۳۲۲ (doi/۱۰,۱۱۷۷/۱۴۷۳۰۹۵۲۰۳۲۳۰۰۵).
- Gunder, M (۲۰۰۴), Shaping the Planner's Ego-Ideal: A Lacanian Interpretation of Planning Education, *Journal of Planning Education and Research*, ۲۳ (۱), ۲۹۹-۳۱۴ (doi/۱۰,۱۱۷۷/۰۷۳۹۴۵۶X۰۳۲۶۱۲۸۴).
- Habermas, J. (۱۹۷۱a) *Knowledge and Human Interests*. Boston, MA: Beacon Press.
- Habermas, J. (۱۹۷۹) *Communication and the Evolution of Society*. London: Heinemann (doi.org/۱۰,۱۱۷۷/۰۰۳۸۰۳۸۵۰۱۰۳۵۰۰۱۰۱۱).
- Habermas, J. (۱۹۸۴) *The Theory of Communicative Action*, Vol. ۱. Boston, MA: Beacon Press (doi/abs/۱۰,۱۱۷۷/۰۲۷۰۴۶۷۶۸۸۰۰۸۰۰۴۱۰۹).
- Habermas, J. (۱۹۸۷) *The Theory of Communicative Action*, Vol. ۲. Boston, MA: Beacon Press (doi/abs/۱۰,۱۱۷۷/۰۲۷۰۴۶۷۶۸۸۰۰۸۰۰۴۱۰۹).
- Habermas, J. (۱۹۹۰) *Moral Consciousness and Communicative Action*. Cambridge, MA: MIT Press (doi/abs/۱۰,۱۱۷۷/۰۹۵۲۶۹۵۱۹۸۰۱۱۰۰۳۰۵).
- Habermas, J. (۱۹۹۳) *Justification and Application*. Cambridge: Polity (doi/full/۱۰,۱۱۱۱/۱۴۷۸-۹۳۰۲,۱۲۱۰۱\_۱۰).
- Habermas, J. (۱۹۹۶) *Between Facts and Norms*. Cambridge: Polity (doi/۱۰,۱۰۸۶/۲۳۱۱۳۹).
- Habermas, J. (۱۹۹۸) *The Inclusion of the Other*. Cambridge: Polity (doi.org/۱۰,۲۳۰۷/۲۵۸۶۰۲۹).
- Habermas, J. (۲۰۰۱a) *The Liberating Power of Symbols*. Cambridge: Polity (doi.org/۱۰,۱۰۱۷/CBO۹۷۸۰۵۱۱۴۸۸۹۷۹).
- Habermas, J. (۲۰۰۱b) *The Postnational Constellation*. Cambridge: Polity (doi/full/۱۰,۱۱۱۱/۱۴۷۷-۸۶۷۵,۰۰۲۵۸).
- Hersij, H and Hajizadeh, J (۲۰۱۰), deliberative democracy in Habermass philosophical Thoughts, *Journal of Wisdom and Philosophy*, Vol.۲۰. No.۳[In Persian]
- Hillier, J (۲۰۰۳), 'Agonizing 'over consensus: why Habermasian ideals cannot be real', *Planning theory*, Vol ۲ (۱):۳۷-۵۹ (DOI - identifier, ۱۰,۱۱۷۷/۱۴۷۳۰۹۵۲۰۳۰۰۲۰۰۱۰۰۵).



- Hillier, J and M. Gunder (۲۰۰۳), Planning fantasies? An exploration of a potential Lacanian framework for understanding development assessment planning, *Planning Theory*, ۲ (۳), ۲۲۵-۴۸ (doi/۱۰,۱۱۷۷/۱۴۷۳۰۹۵۲۰۳۲۳۰۰۵).
- Kaplan, P (۲۰۰۰), psychology of development, Translated by Mehrdad Firoozbakht, Rasa Publisher [In Persian]
- Lacan, J (۱۹۷۷), *Ecrits*, Norton, London (doi.org/۱۰,۱۰۰۲/ (SICI)۱۰۹۷-۴۶۷۹ (۲۰۰۰۰۵)).
- Lacan, J (۱۹۸۸a), The seminar, book I, ۱۹۵۳-۱۹۵۴, Cambridge University Press, Cambridge, UK (https://doi.org/۱۰,۳۳۸۹/fpsyg.۲۰۱۷,۰۱۵۹۳).
- Lacan, J (۱۹۸۸b), The seminar, book II, ۱۹۵۴-۱۹۵۵, Cambridge University Press, Cambridge, UK (https://doi.org/۱۰,۳۳۸۹/fpsyg.۲۰۱۷,۰۱۵۹۳).
- Lacan, J (۱۹۹۸), The seminar, book XX, ۱۹۷۲-۱۹۷۳, Norton, New York (https://doi.org/۱۰,۳۳۸۹/fpsyg.۲۰۱۷,۰۱۵۹۳).
- Lacan, J (۲۰۰۲), *Ecrits*, Norton, London (doi/۱۰,۱۱۷۷/۱۳۵۰۰۸۴۱۰۳۶۴۰۹۵).
- Lacan, J. (۱۹۷۷) *Ecrits*, trans. A. Sheridan. New York: W.W. Norton (doi.org/۱۰,۱۰۳۷/h۰۰۹۱۱۶۰).
- Laclau, E. (۱۹۹۶) *Emancipation (s)*. London: Verso (doi/abs/۱۰,۱۱۱۱/j.۱۴۶۷-۷۶۶۰,۱۹۹۲.tb۰۰۴۵۹۰x).
- Laclau, E. and Mouffe, C. (۱۹۸۵) *Hegemony and Socialist Strategy*. London: Verso (doi/abs/۱۰,۱۱۷۷/۰۷۲۵۵۱۳۶۸۷۰۱۶۰۰۱۱۸).
- Laclau, E. and Mouffe, C. (۲۰۰۲) 'Hope, Passion, Politics', in M. Zournazi (ed.) *Hope*, pp. ۱۲۲-۴۹. Sydney: Pluto (doi/full/۱۰,۱۰۸۰/۱۷۴۰۵۹۰۴,۲۰۱۶,۱۱۸۲۹۳۳?src=recsys).
- McCarthy, T. (۱۹۷۸) *The Critical Theory of Jürgen Habermas*. Cambridge, MA: MIT Press (doi.org/۱۰,۲۳۰۷/۲۱۳۰۴۹۶).
- McGuirk, P. (۲۰۰۱) 'Situating Communicative Planning Theory: Context, Power, and Knowledge', *Environment and Planning A* ۳۳ (۲): ۱۹۵-۲۱۸ (doi/۱۰,۱۰۶۸/a۳۳۵۵).
- Mouffe, C. (۱۹۹۳) *The Return of the Political*. London: Verso (https://doi.org/۱۰,۱۱۷۷/۰۹۵۲۶۹۵۱۱۸۷۸۷۶۹۷).
- Mouffe, C. (۱۹۹۶) 'Deconstruction, Pragmatism and the Politics of Democracy', in C. Mouffe (ed.) *Deconstruction and Pragmatism*, pp. ۱-۱۲. London: Routledge (doi/۱۰,۱۱۱۱/j.۱۴۶۸-۰۳۷۸,۱۹۹۴.tb۰۰۰۰۱.x).
- Mouffe, C. (۱۹۹۷) 'Democratic Identity and Pluralist Politics', in R. Bontekoe and . Stepaniants (eds) *Justice and Democracy*, pp. ۳۸۱-۹۳. Honolulu: University of Hawaii Press (https://doi.org/۱۰,۱۱۷۷/۱۴۷۳۰۹۵۲۰۳۰۰۲۰۰۱۰۰۵).
- Mouffe, C. (۱۹۹۹) 'Deliberative Democracy or Agonistic Pluralism?', *Social Research* ۶۶ (۳): ۷۴۵-۵۸ (DOI: ۱۰,۱۱۷۷/۰۱۹۱۴۵۳۷۰۹۳۴۳۳۸۵).
- Mouffe, C. (۲۰۰۰) *The Democratic Paradox*. London: Verso (DOI: ۱۰,۱۰۸۰/۱۴۶۱۶۷۰۰۶۰۹۸۰۷۲۸).
- Mouffe, C. (۲۰۰۱-۲) 'Democracy – Radical and Plural', *CSD Bulletin* ۹ (۱): ۱۰-۱۳ (doi.org/۱۰,۱۰۸۰/۱۳۵۳۴۶۴۵,۲۰۱۴,۸۹۶۵۵۵).
- Mouffe, C. (۲۰۰۲) 'Which Kind of Space for a Democratic Habitus?', in J. Hillier and E. Rooksby (eds) *Habitus: A Sense of Place*, pp. ۹۳-۱۰۰. Aldershot: Ashgate (doi.org/۱۰,۱۱۱۱/j.۱۴۶۸-۲۴۲۷,۲۰۰۷,۰۰۷۳۴\_۱.x).

- Mouffe, C. (۲۰۰۵) On the political, Routledge, London (doi: ۱۰,۲۴۲۹۷/jps.).
- Newman, S. (۲۰۰۱) *From Bakunin to Lacan*. Oxford: Lexington (doi:۱۰,۱۳۰۳/pmc.۲۰۰۲,۰۰۲۸).
- Outhwaite, W (۲۰۰۶)., *Habermas A Critical Introduction*, Second Edition, Transalted by Leila Joafshani and Hasan Chavoshian, Akhtaran Publisher [In Persian]
- Outhwaite, W (۲۰۰۶)., *Habermas A Critical Introduction*, Second Edition, Transalted by Leila Joafshani and Hasan Chavoshian, Akhtaran Publisher [In Persian]
- Rescher, N. (۱۹۹۳) *Pluralism: Against the Demand for Consensus*. Oxford: Clarendon Press (DOI, ۱۰,۱۰۲۳/A:۱۰۰۵۳۳۴۷۲۹۰۹۴).
- Sanyal, B (۲۰۰۲), *Globalization, ethical compromise and planning theory*, *Planning Theory*, ۱ (۲), ۱۱۶-۲۳ (<https://doi.org/۱۰,۱۱۷۷/۱۴۷۳۰۹۵۲۰۲۰۱۰۰۲۰۲>).
- Sennett, Richard (۱۹۹۷). *The Uses of Disorder: Personal Identity and City Life*. New York: Norton ([doi.org/۱۰,۱۰۸۰/۰۲۶۰۴۰۲۷,۱۹۷۳,۹۹۷۱۸۴۱](https://doi.org/۱۰,۱۰۸۰/۰۲۶۰۴۰۲۷,۱۹۷۳,۹۹۷۱۸۴۱)).
- Stavrakakis Y (۲۰۰۹) *Psychoanalysis and ideology: Comments on R.D. Hinshelwood. Psychoanalysis, Culture & Society* ۱۴ (۲): ۱۴۹-۱۶۳ (doi:۱۰,۱۰۵۷/pcs.۲۰۰۸,۴۰).
- Stavrakakis, Y (۱۹۹۱)., *Lacan and the Political*, Transalted by Mohammad Ali Jafari, Goghnoos Publisher [In Persian]
- Stavrakakis, Y. (۱۹۹۹) *Lacan and the Political*. London: Routledge (ISBN-۱۳: ۹۷۸-۰۴۱۰۱۷۱۸۷۸).
- Tajbakhsh, K. (۲۰۰۱) *The Promise of the City*. Berkeley: University of California Press ([https://doi.org/۱۰,۱۱۱۱/j.۱۴۶۸-۲۴۲۷,۲۰۰۸,۰۰۸۲۸\\_۲.x](https://doi.org/۱۰,۱۱۱۱/j.۱۴۶۸-۲۴۲۷,۲۰۰۸,۰۰۸۲۸_۲.x)).
- Taylor N (۲۰۰۹) Tensions and contradictions left and right: The predictable disappointments of planning under New Labour in historical perspective. *Planning Practice and Research* ۲۴ (۱): ۵۷-۷۰ (<https://doi.org/۱۰,۱۰۸۰/۰۲۶۹۷۴۵۰۹۰۲۷۴۲۱۵۵>).
- Tewdwr-Jones, M. and Thomas, H. (۱۹۹۸) 'Collaborative Action in Local Planmaking: Planners' Perceptions of Planning through Debate', *Environment and Planning B* ۲۵ (۱): ۱۲۷-۴۴ (<https://doi.org/۱۰,۱۰۶۸/b۲۵۰۱۲۷>).
- Torring, J. (۱۹۹۹) *New Theories of Discourse: Laclau, Mouffe and Zizek*. Oxford: Blackwell (*New Theories of Discourse: Laclau, Mouffe and Zizek*) (doi: ۹۷۸-۰-۶۳۱-۱۹۵۵۸۰).
- Warren, M. (۱۹۹۵) 'The Self in Discursive Democracy', in S. White (ed.) *The Cambridge Companion to Habermas*, pp. ۱۶۷-۲۰۰. Cambridge: Cambridge University Press (doi.org/۱۰,۱۰۱۷/CCOL۰۵۲۱۴۴۱۲۰X).
- Wolin, S. (۱۹۹۶) 'Fugitive Democracy', in S. Benhabib (ed.) *Democracy and Difference*. Princeton, NJ: Princeton University Press (doi/۱۰,۲۳۰۷/۲۹۹۸۶۱۸).
- Zizek, S (۲۰۰۶), *How to read Lacan*, London, Verso, ۱۴-۳۰ ([doi.org/۱۰,۱۰۸۰/۲۳۳۱۱۹۸۳,۲۰۱۷,۱۲۹۹۵۶۵](https://doi.org/۱۰,۱۰۸۰/۲۳۳۱۱۹۸۳,۲۰۱۷,۱۲۹۹۵۶۵)).
- Zizek, S. (۱۹۹۷) *The Abyss of Freedom*. Ann Arbor: University of Michigan Press (doi: ۱۰,۳۹۹۸/mpub.۱۱۱۹۳).